

فصل سوم

ماهیت اندیشه سیاسی مصالحه ملی و سیاست های مبتنی بر آن

اندیشه سیاسی مصالحه ملی هم از لحاظ مضمون و محتوی خویش، هم از لحاظ پیش زمینه های تاریخی و بستر نطفه بندی؛ زایش و پیدایش؛ تکامل و غنا و هم از لحاظ اهداف خویش و وسایلی را که برای دستیابی به این اهداف بکار می گیرد، اندیشه سیاسی دارای ماهیت ملی است. مفهوم ترکیبی «مصلحه ملی»، بر بنیاد سیستم اندیشه بی فوق الذکر، سه مسئله اساسی ذیل را افاده مینماید:

۱- واژه «مصلحه» سیستمی از اندیشه ها و مبتنی بر آن اتخاذ تدابیر و اقدامات عملی استراتژیک و تاکتیکی همچنان روشها و وسایلی را احاطه مینماید که معطوف به پروسه تکوین صلح (برقراری صلح، حفظ صلح و اعمار صلح) است.

۲- واژه «ملی» در مفهوم فوق، سیستمی از اندیشه ها و مبتنی بر آن اتخاذ تدابیر و اقدامات عملی استراتژیک و تاکتیکی، همچنان انتخاب روشها و وسایلی را بخاطر تامین، حفظ و پروسه بالندگی ارزشها و منافع ملی در استقامت های ذیل توجیه مینماید:

الف - اندیشه ها، تدابیر، اقدامات، روشها و وسایلی معطوف به پروسه رشد و تحول خورده خواستها، تمایلات و مختصات تباری، سمتی، محلی و... به خواستها، تمایلات و مختصات کلان ملی اند. این مأمول همسنگ و موازی با پروسه تکوین «ملت»، پیوسته و به تدریج، نضج یافته و متبازر میگردد. یعنی اندیشه سیاسی مصالحه ملی و سیاست های مبتنی بر آن از یک طرف دسترسی به اهداف فرا قومی، فراسمتی و فرا محلی یعنی دسترسی به اهداف ملی را در برابر خویش قرار میدهد، مختصات و ارزشهای ملی را تشخیص آنرا تحرک و پویایی بخشیده و تقویت مینماید و از جانب دیگر خود بر مختصات و ارزشهای ملی اتکا نموده مبتنی بر خواستها و ضرورت های ملی مطرح و در بستر متغییر و متحول ارزشهای ملی، پیوسته رشد یافته و غنا کسب مینماید.

با در نظر داشت تعریف ملت که محصول سطحی از رشد و نضج نظام اجتماعی - اقتصادی است که با پیمودن مراحل و مدارجی از تکامل اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و اقتصادی بر مبنای مشترکات باهمی گروه های اتنیکی، در یک جغرافیای مشترک بوجود می آید، پروسه مصالحه در یک کشور مصاب به جنگ داخلی، با پروسه تکوین ملت - که به علت جنگ مختل گردیده است - می باید موازی و مرتبط به هم در نظر گرفته شوند. گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح مستلزم کار و مبارزه دراز مدت، وسیع و برنامه ریزی شده از جانب ساختار های سیاسی ملی منجمله دولت ملی است.

پس سیاست مصالحه ملی، سیاست علمی تکوین صلح (سیاست برقراری صلح، حفظ صلح و اعمار بنیاد های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی صلح و سیاست امحای عوامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جنگ و بر گشت ناپذیر ساختن آن) و ملی است. بخاطری ملی است که از یک جانب فراقومی و فرا سمتی است و مجمع ملی و منافع آن را در نظر دارد و از جانب دیگر در بستر خواسته ها و ضرورت های ملی زاده شده، رشد کرده، غنا یافته و غنی تر میشود و همچنان بر مختصات و ممیزات و ارزشهای ملی اتکا دارد.

ب - در برخورد با کشور های دیگر، در تمام عرصه ها طی تدابیر و اقدامات خویش، تامین و تحکیم منافع ملی را در نظر داشته و آنرا محور اساسی مناسبات، مراودات، تفاهات و توافقات خویش قرار میدهد.

۳ - اندیشه سیاسی مصالحه ملی سیستم یا دستگاه فکری - سیاسی واحد و ارگانیک است. بنابراین اندیشه ها، تدابیر و اقدامات معطوف به پروسه تکوین صلح و همچنان اندیشه ها، تدابیر و اقدامات معطوف به امر تحول خرده خواست ها و تمایلات تباری، محلی و سمتی، به خواست ها و تمایلات کلان ملی، در یک کشور مصاب به جنگ (جنگ داخلی با در نظر داشت ابعاد منطوقی و بین المللی آن)، نه باید مجزا از هم دیگر، بلکه بمثابه اندیشه ها، تدابیر و اقدامات معطوف به پروسه واحد ارگانیک و مؤثر بالای همدیگر، طرح و تعمیم گردد.

گفتیم که اندیشه مصالحه ملی سیستمی از نظریات بهم پیوسته برای حل ابعاد داخلی و خارجی معضلات متراکم جامعه افغانی در یک « مرحله » معین است. شناخت پروسه تاریخی شکل و محتوای این معضلات، دستیابی به درک علل تراکم و حل نشدن به موقع و معقول آنها و سرانجام تشخیص عوامل داخلی و خارجی تحریک، گسترش و بروز بی کنترل و انفجاری آن - که نه تنها سرا پای جامعه افغانی و منطقه ما را به بحران کشانید بلکه پای جامعه جهانی را نیز در بسا

جهات دخیل گردانید - به ما کمک مینماید تا معقولیت را درک نمایم که اندیشه حل این معضلات را به نام «اندیشه مصالحه ملی» یاد نموده اند.

چگونگی درک معضلات متراکم جامعه افغانی، پروسه تاریخی تشکل و محتوای این معضلات، علل تراکم و تعیین راه ها و وسایل حل آنها، از دو دیدگاه افراطی بیگانه با واقعیت های موجود جامعه افغانی (ایدیولوژی های راست افراطی و چپ افراطی) و با توسل به زور - که آنها با اتکا به نیروها و محرکات خارجی و مطابق به منافع آنها تعمیم میگردد - نه تنها زمینه های حل معقول و آرام این معضلات را مساعد نساخت بلکه معضلات مذکور را هرچه بیشتر مکروبی ساخت؛ تعمیق نمود؛ گسترش داد و باعث بروز انفجاری آنها نیز گردید. در نتیجه در ساختار و محتوای زندگی اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورما، گرایش های متضاد و متناقض راست و چپ افراطی زمینه تبارز یافته، نه تنها در تقابل و تنازع توأم با خشونت باهم، بلکه در برخورد خشن با واقعیت های جامعه افغانی و جریان رشد طبیعی آنان نیز قرار گرفتند.

این وضعیت بطور طبیعی ضرورت زایش اندیشه جدیدی را مطرح کرد که بتواند وضعیت موجود را ارزیابی و واقعیت ها را آنطوریکه هستند بازخوانی نماید؛ نه آنطوریکه دو افراط راست و چپ تصور می نمودند. اندیشه مصالحه ملی در حول چنین وضعیتی زاده شد، محتوا یافت و جویای غنای غنای، همچنان پویای دست یابی به اهداف خویش است. بنابراین این اندیشه همه جهات و گرایشهای متقابل و متنازع فوق را از موضع ملی و در گستره آن، به مصالحه فرا خواند؛ تا در تمام عرصه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اعتدال و کثرت را بپذیرند و به تقابل و تنازع - از مواضع افراطی تمامیت خواهانه توأم با خشونت و زورکه از منابع خارجی تحریک و تمویل و در استقامت های منافع آنان سوق میگردند - خاتمه دهند.

ضرورت تکوین اندیشه مصالحه ملی و ضرورت اتخاذ روشها و وسایل سیاسی برای تعمیم اندیشه مذکور، در چنین شرایطی، به هدف نه تنها رفع تناقض مذکور، بلکه اعاده مجدد تداوم رشد موزون روند های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه افغانی، بوجود آمد. بنابراین بنیاد های اندیشه یی مصالحه ملی بر مبنای دیالکتیک اندیشه و واقعیت جامعه افغانی محتوی یافت و به مرور زمان بمتابیه دستگاه فکری افغانی - با تاثیر متقابل اندیشه و عمل - غنا کسب نمود و مینماید. طبیعی است که این دستگاه فکری عمدتاً از واقعیت های جامعه افغانی - که در امتداد سده ها شکل گرفته و محتوا کسب نموده اند - و مبتنی بر شناخت علمی از این واقعیت ها، تغذیه مینماید و در عین حال عناصر بالنده این واقعیت ها را تشخیص، پالایش و تقویت نموده و برای رشد و انکشاف طبیعی و موزون آن به سطح ارزشهای معاصر ملی، کمک مینماید.

منطقی است که برای شناخت این دستگاه فکری، عناصر متشکله آن و پروسه تاریخی تشکل هر یک از این عناصر، باید به جامعه افغانی، سیر تکامل تاریخی و تاثیرات متقابل روابط آن با سایر جوامع بشری - در تمام ابعاد و عرصه های مادی و معنوی - مراجعه نمود. پا به پای تکامل تاریخی جامعه و فراز و فرود این تکامل، حضور این عناصر، مضمون آنان، تحول و غنای مفاهیم متشکله این دستگاه را در نظر گرفت.

اینک مسئله را بطور مشخص مطرح مینمائیم:

کلمه مصالحه در زبان فارسی و معادل ترکیبی پشتوی آن (روغه جوړه) برای تمام گویندگان این دو زبان و همه لایه ها و اقشار مردم ما - با در نظر داشت سطح متفاوت سویه و سواد شان - قابل درک است. در سیر تکامل تاریخی کشور و انکشاف اجتماعی - اقتصادی آن، مفهوم مصالحه و یا معادل آن در تمام زبانهای باستانی و موجود سرزمین ما وجود داشته و دارد، این مفاهیم در مناسبات اجتماعی با شنندگان این سرزمین و عرصه های مختلف حیات فرهنگی و سیستم اندیشه یی آنان، کاربرد داشته که مضمون آن پیوسته غنا کسب نموده و مینماید. بحث درین زمینه را میتوان بر پایه کار تدقیقی و تحقیقی بطور علمی ادامه داد.

چنانچه توضیح گردید که مصالحه یکی از مفاهیم فلسفه سیاسی بوده و بخشی از مباحث مربوط به مبانی خیر و صلاح عمومی را احتوا مینماید. بکاربرد این مفهوم در ارشادات دینی نیز بیشتر بار سیاسی دارند تا صرفاً دینی و اخلاقی. بطور مثال:

در نخستین دین یکتا پرستی باستانی باشندگان سرزمین خود مان، دریافت دو نیروی متضاد سپنتا مینو(نیروی مظهراندیشه، گفتار و کردار نیک) و انگره مینو (نیروی مظهراندیشه، گفتار و کردار بد) بوسیله زرتشت سپنتمان در بیشتر از سه هزار سال قبل از امروز و طرح آن بمثابه بنیاد اساسی نخستین دین یکتای پرستی مردم ما(دین مزدایی)، همچنان مطرح بودن صلح (اندیشه، گویش و کنش مبتنی بر صلح بمثابه امر نیک) و جنگ (اندیشه، گویش و کنش مبتنی بر جنگ بمثابه امر بد) درین میان، خود مؤید ادعای فوق است. بخصوص که زرتشت انگیزه های نخستین نجات انسان را از زشتی و هدایت آنان رابه نیکی با نفرت از جنگ برگرفت و بعدها مایه های نخستین برای داعیه او گردید. میگویند: « از هفت سالگی تا پانزده سالگی، زرتشت نزد خردمند و پارسای بزرگ زمان بنام بُرزین به فراگرفتن اصول دینی و روش کشاورزی و درمان بخشی و شفای بیماران پرداخت. چون پس از تحصیل علم و دانش نزد قوم خود وارد شد، در جرگه مردان بالغ پذیره شدندش و کمرآویزی را که نشان این مقام بود به کمرش بستند.

سال چند نگذشت که تورانیان به ایران زمین (نام باستانی افغانستان امروز - ودان) تاختند. زرتشت جوان نیز برای دفاع از میهن، جنگ افزار برگرفت و به نبرد رفت. این پیکار مدت ها طول کشید. در برابر دیدگانش چه بسیار کسان که از زخم سلاحهای بُرنده و جان ستان به دست مرگ میرفتند. دروغ و زشتی و کژآهنگی غالب می آمد و مردان یکدیگر را میکشند. دلش از این اعمال به درد آمد، پس از صف جنگ آوران خارج شد و به درمان خستگان و زخم دیدگان پرداخت تا به جای مجروح کردن، مرهم نهد و جراحات را التیام بخشد... اندیشه اش آن بود تا راهی بیابد که رنج را تخفیف دهد. مردمان را به جای انهدام و ویرانی به سازندگی و آبادانی و زیبایی ترغیب سازد، زشتی و پلییدی را فروافکند و راستی و درستی و نیکی را رایج کند.» (۱)

بادرنظرداشت این مسئله که دین زرتشتی صرفاً در محدوده تلقین باور های یکتا پرستی و اخلاقی باقی نمانده بلکه تغییر یک شیوه زندگی (چادر نشینی و بیابان گردی، غارتگری و شکار) را به شیوه متکاملتر زندگی (ده نشینی، کشاورزی، اهلی ساختن و تربیه مواشی) و در نتیجه جاگزینی مناسبات و فرهنگ «نو» اجتماعی را بجای «کهنه» در برابر خویش قرار داده بود، طرح مفاهیم صلح و جنگ در چنین جایگاهی، از اهمیت، عمق و پهنای بیشتر برخوردار میگردند. زرتشت، طرفداران شیوه زندگی، مناسبات و فرهنگ «کهنه» را عامل جنگ واز «نو» را عامل صلح میخواند. زرتشت از چنین موضوعی منادی صلح بود. او میگفت:

«ای آهورا مزدا! آنچنان نیرویم بخش تا بتوانم صلح و

سازش را برقرار کنم و بیداد و ستم را براندازم.» (۲)

و یا:

«ای آهورا! به روان آفرینش، تاب و توانایی بخش، از

راستی و پاک منشی وسیله یی برانگیز که از نیروی

آن، صلح و آسایش برقرار گردد.» (۳)

و یا:

«می ستایم دین مزدایرستی را، دورکننده جنگ را،

بر زمین گذارنده جنگ افزار را، خویشی پدید آورنده

میان مردمان را... الخ.» (۴)

چنین مثال ها را در دین بودایی (دومین دین باستانی مردم ما) نیز میتوان جستجو نمود. بودا معتقد بود که در جستجوی صلح به شرایط «نیروانا» (رسیدن به آرامش ابدی روح) دست یافته است.

همچنان در قرآن عظیم الشان در تورات، در انجیل و سایر کتب مقدس دینی متون فراوان وجود دارند که طی این متون مقدس به صلح و تلاش بخاطر تامین آن، ارج فراوان گذاشته شده و صالحین مورد رحمت خداوند دانسته شده اند. مثلاً در تورات شریف میخوانیم « هدف تورات ترویج صلح است » و همچنان در انجیل شریف آمده است: « درود بر پیروان صلح، کسانی که میتوان آنها را فرزندان خداوند نامید»، در قرآن کریم عبارت قصیر « و الصلح الخیر » مفاهیم و معانی بزرگی را افاده می نماید.

افزون بر آن در اعتقادات اسلامی مردم ما، در عرفان و حکمت اسلامی و سایر فرآورده های عقلانی، عاطفی، سنن و سلوک مردم ما در طول تاریخ، میتوان تأیید و توصیف صلح را فراوان دریافت و از آنها تعبیرها و تفسیر های فلسفی، جامعه شناسانه و سیاسی بعمل آورد.

با اتکا به مثال های محدود فوق نیز میتوان با اطمینان پذیرفت که کلمه «مصالحه» و همچنان «آشتی» و معادل های پشتوی آنها « روغه جوړه » و « پخلاینی » کلماتی آند که برای مردم ما نامفهوم و بیگانه نبوده، عنعنۀ تاریخی «جرگه» و «سنگ ماندن» مؤید این واقعیت است. پس «مصالحه» و «آشتی» و معادل های پشتوی آنها («روغه جوړه» و «پخلاینی») در فرهنگ و زبان های مردم ما کاربرد داشته و همپا با تکامل جامعه ما، مضمون آن غنا کسب نموده و تعاریف و تفاسیر مکمل تری آن آنها بعمل آمده و خواهد آمد. مفهوم غنامند فلسفی، جامعه شناسانه و سیاسی معاصر آنرا شهید دوکتور نجیب الله در اندیشه « مصالحه ملی» بمتابۀ «دستگاه فکری - سیاسی معاصر افغانی» ارائه نمود. دوکتور نجیب الله این اندیشه را با بهره گیری از خرد و سلوک تاریخی مردم ما و جامعه بشری، مختصات جامعه افغانی و اوضاع همان وقت افغانستان و مسایل شکل یافته در اطراف آن، با نقد شجاعانه گذشته ح. د. خ. ا و نفی فلسفی آن، تدوین و آن را در یک پروسه دشوار و پر از فراز و نشیب مبارزه درون حزبی و اوضاع بحرانی کشور، در تمام عرصه های حیات اجتماعی - اقتصادی عمق و غنا بخشید و آنرا بمتابۀ سیستمی از اندیشه های بهم مرتبط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و دفاعی - نظامی (دستگاه فکری - سیاسی افغانی) انسجام بخشید. از آنجائیکه خرد افغانی نمیتواند مجرد و بی ارتباط با خرد جهانی باشد، مصالحه ملی نیز نمیتواند بی بهره از این خرد باشد. با توجه به این مسئله دوکتور نجیب الله در گنگره دوم ح. د. خ. ا چنین گفتند: « تجربه ح. د. خ. ا این حقیقت را نشان داده است که مفکوره یک حزب با شرایط اقتصادی - اجتماعی کشوری که در آن فعالیت مینماید، پیوند ناگسستنی دارد. به همین جهت نامعقول خواهد بود که حزب با تعهد یک جانبه و بی لزوم به این یا آن ایدیولوژی بنیاد اندیشوی خود را محدود سازد... . در پروسه تدوین سیستم نظریات حزب درباره سیاست مصالحه ملی، حزب قبل از همه به

تفکر ملی، وطن‌دوستانه، معتقدات مذهبی، رسوم و عنعنات مردم افغانستان و تجارب بیش از سه سال تحقق مصالحه ملی اتکاً داشت. البته ما به تجارب سایر کشورهای جهان نیز ارزش قایل می‌باشیم و از نظریات مفید متفکرین و دانشمندان بزرگ جهان بدون تعصب و همچنان بدون برخورد تبعیدی مطابق به شرایط خاص کشور خود برای غنای اندیشوی حزب مبنی بر مصالحه ملی و منافع عالیای کشور استفاده مینمائیم. »

به برداشت فوق اندیشه مصالحه ملی نه تنها از خرد جهانی اثر پذیرفته، بلکه مبتنی بر حقایق موجود غیر قابل انکار، خود نیز بر خرد جهانی اثر گذاشته است. زیرا اکنون شاهد آنیم که اندیشه مصالحه ملی بمثابه نوعی از تفکر سیاسی، معقولیت بین‌المللی یافته و در اسناد سازمان ملل متحد برای حل معضلات کشور های همگون با شرایط افغانستان، منعکس گردیده است. تدقیق زمانی طرحهای ملل متحد درین زمینه، همچنان اعلام و تعمیم مصالحه ملی در برخی از کشور ها، مؤید این حقیقت است.

باوجود آنکه طرح و تعمیم سیاست مصالحه ملی از ضرورت های اوضاع موجود کشور ما ناشی و با اتکاً به ارزشهای جامعه افغانی انسجام یافت؛ با در نظر داشت وضعیت پیچیده افغانستان، در صورت نبود اوضاع مساعد در عرصه بین‌المللی، این سیاست نمیتوانست فکتور حمایت جامعه جهانی را - که سازمان ملل متحد ممثل آن بود - باخود داشته باشد. وجود این حمایت یکی از پایه های با اهمیت در طرح و تعمیم این سیاست محسوب میگردد. بنابراین سیاست مصالحه ملی، سیاست معقولی بود که برای طرح و تعمیم آن محمل های عینی ملی و بین‌المللی وجود داشت.

با توضیح مفهوم معاصر مصالحه ملی، وقت آن فرارسیده است تا روی برخی از نظریات ارائه شده از مواضع مخالف مورد بحث، مکتب نمائیم.

اندیشمند جوان کشورما، محترم فیاض نجیمی بهرمان گرداننده سایت انترنتی « دیدگاه »، طی مضمون منتشره مؤرخ ۱۹ فبروری ۲۰۰۷ خویش درین سایت، تحت عنوان « مصالحه ملی - اندیشه بی در میان خیالات»، با جمعیت التقاطی، «روایت» به عاریت گرفته از مراکز صاحب غرض را - با انکار از استعداد و خرد افغانی - مبنی بر « وارداتی » بودن مصالحه ملی، چنین مطرح نموده اند: « در رابطه به «مصالحه ملی» در دوران حاکمیت ح. د. خ. ا (وطن) زیاد نگاشته شده است. عده بی از طرفداران مشی «مصالحه ملی» کوشیده اند تا آن سیاست را یک تفکر جدید در حوزه فلسفه سیاسی کشور و یک سیاست افغانی بدانند، که طراح آن نجیب الله بود؛ عده بی دیگر آنرا ادامه بی سیاست هایی میندازند که از زمان ببرک کارمل آغاز گردید. هر دو طرف میکوشند تا بر تفسیر روایت هایشان، «چشم اسفندیار حقیقت» را بر کرسی نشانند، درین سطور کوشیده می شود تا روایت

دیگری از این بحث داده شود، که بیشتر بر وارداتی بودن مصالحه به مثل تزیس های ده گانه اتکا دارد. «ایشان حکم «وارداتی بودن مصالحه» را طی این مضمون به تکرار و از جمله باز هم چنین مطرح نموده اند:

- «سناریوی مصالحه ملی به دستور گردانندگان کاخ کرملین در ماسکو نوشته شده بود و جانب افغانی تنها مجری عادی این طرح بود»؛

- «طراحی مصالحه را به شوروی ها نسبت میدهند»؛

و سرانجام جناب شان خواسته اند، گویا «روایت» نوی راز مصالحه ملی «تفسیر» و «چشم اسفندیار حقیقت» را بر کرسی نشانند. ایشان این کهنه ادعای رنگ و رو رفته یی را یک بار دیگر رنگ آمیزی نموده، چنین تکرار مینمایند: [«اینکه مصالحه ملی ساخته و پرداخته مسکو بود، شکی وجود ندارد. اما نیت شوروی ها از ورای آن به مفهوم وسیع کلمه چی بود؟ در ظاهر امر سعی میشد تا از نظر عملی مصالحه را پادزهر جنگ ها و درگیری های منطقوی در کشورهای دوست توضیح کنند، و از نظر تیوریکی انتی تز «راه رشد غیر سرمایه داری». اما در اصل طرح مصالحه چیزی به جز ادامه نفوذ شوروی به گونه دیگر نبود.»] (۵)

برای روشن شدن حقایق پیرامون ادعای فوق می باید یک بار دیگر این سوال را از چنین دیدگاه مطرح و مطابق به آن حقایقی را توضیح نمائیم که سیاست مصالحه ملی در کدام شرایط اعلان گردید و پروسه تکوین آن درین راستا چی سیری داشت.

میرهن است که سیاست مصالحه ملی ضرورت بر خاسته از وضعیت عینی کشور ما در همان وقت است. اجزا و عناصر این سیاست مانند مارکسیزم - لنینیزم قبلاً در کشور و یا کشور های دیگر تکوین و چون نسخه های از قبل آماده شده به افغانستان صادر نگردیده بود. به همین نسبت دوکتور نجیب الله سیاست مصالحه ملی را «سیاست در حال ایجاد» و «ثمره تجارب و استعداد و خلاقیت توده های حزبی و اراده همه وطندوستان افغان» میخواند (۶). بنابراین این سیاست گام به گام در پراتیک افغانی مطابق به ضرورت های ناشی از وضع بحرانی، شکل گرفت، با اتکا به خرد افغانی محتوا یافت و طی مبارزه حاد و پر از فراز و نشیب میان مدافعین و مخالفین - هم در داخل ح. د. خ. ا، هم در جامعه افغانی و هم در مناسبات با کشورهای و نهاد های بین المللی نیدخل در مسایل افغانی - راه خویش را باز میکرد. در رابطه به مبارزه میان مدافعین و مخالفین سیاست مصالحه ملی در درون حزب بسیار گفته و نوشته شده است. درینجا مبتنی بر ادعای «اینکه سیاست مصالحه ملی ساخته و پرداخته مسکو بود» می باید عرصه دیگر از این مبارزه را مورد بحث قرار دهیم که این سیاست از موضع منافع ملی در برابر تمایلات خارجی انجام داده است.

سیاست مصالحه ملی در شرایطی اعلان گردید که مسئله افغانستان از مسئله صرفاً داخلی فراتر رفته، ابعاد منطوقی و جهانی کسب نموده و به مسئله با چنین ابعاد مبدل گشته بود. نقش سازمان ملل در حل معضله افغانستان بر این حقیقت تلخ مبتنی است.

در شرایطیکه این سیاست اعلان گردید متأسفانه بیش از یک صد هزار تن از اردوی سرخ شوروی با تمام سازو برگ مدرن نظامی شان در افغانستان حضور داشته و عمیقاً در جنگ دخیل گردیده بودند. ماشین جنگی دولت در حال جنگ را تمویل مینمودند و دولت اکثراً روی کمک های اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اتکأ داشت. افزون بر آن کشورهای منطقه بخصوص پاکستان و ایران و ده ها کشور دور و نزدیک دیگر چه مستقیم و چه غیر مستقیم در مسایل افغانستان مداخله نموده و یا هم دخیل گردیده بودند. سیاست مصالحه ملی به هیچوجه نمیتوانست یک سیاست عینی باشد اگر این حقایق تلخ را در نظر نمیداشت. دوکتور نجیب الله پنهان نمیکرد که: ما سیاست مصالحه ملی را برمبنای ضرورت های کشور خود بخاطر تامین صلح و از موضع حفظ منافع ملی خویش مطرح نموده ایم و طبعاً تفاهمات بین المللی را نیز در نظر داشته ایم. حد و مرز این « تفاهمات » با یک سنگ محک سنجیده می شد و آن « منافع ملی » بود. مبتنی بر چنین تفکر، سیاست مصالحه ملی اعلان گردید و بمرور زمان از فرمول های عام به طرح های مشخص سیر مینمود و تکمیل تر میگردد. اینکه «مسکو» با در نظر داشت «تفاهمات» موجود اولی، از این سیاست کدام برداشت را داشتند، کاملاً مربوط به آنهاست، همچنان دیگر کشورهای دخیل در مسایل افغانستان مواضع و اهداف خود را در قبال این سیاست داشتند و آنرا دنبال مینمودند. مبتکرین و مدافعین افغانی سیاست مصالحه ملی هم اهداف خود را داشتند و با اعتقاد کامل و عزم راسخ، در راه تحقق آن میرزمیدند. سرنوشت و شهادت دوکتور نجیب الله بمثابة قافله سالار این راه، مصداق این حقیقت است. غیر عادلانه خواهد بود که ما در «روایت» خویش بی توجه به مواضع خودی و بی اعتقاد به استعداد و خرد افغانی، حقایق زنده را انکار و برخلاف واقعیت، «بیشتر به وارداتی بودن مصالحه... اتکأ» و آنرا « ساخته و پرداخته مسکو» قلمداد کنیم.

واقعیت اینست که «مسکو» از سیاست مصالحه ملی نه توقع « انتی تز راه رشد غیرسرمایه داری» را داشت و نه آنرا « وسیله نفوذ شوروی به گونه دیگر» - آنطوریکه «روایت» مبتنی بر «خیالات»، تخیل نموده است - می پنداشت. بلکه تلاش داشت با استفاده از نفوذ و ریزرف های افغانی خویش که در داخل ح. د. خ. ا و متحدین سیاسی این حزب، در دولت جمهوری افغانستان و در میان اپوزسیون مسلح و غیر مسلح دولتی داشت و همچنان با تاثیرگذاری بر مجامع بین المللی، بتواند با اِحمال نفوذ در پروسه تحقق این سیاست، ثبات سرحدات جنوبی خویش را تضمین نماید. زیرا آن

موقع «مسکو» در موقعیت بلند پروازی های تعرضی گذشته قرار نداشت و در بهترین حالت میتوانست صرف مواضع دفاعی اتخاذ کند. تحت چنین تاثیر بود که در ابتدای اعلان سیاست مصالحه ملی «مسکو» همه امکانات و ریزرف هایش را که در داخل ح. د. خ. ا، در میان متحدین سیاسی این حزب و در دولت افغانستان داشت در دفاع از این سیاست، سوق نمود. همزمان با رشد و تعمیق سیاست مصالحه ملی در خط مصالح و منافع ملی و در استقامت پلان صلح پنج فقره بی ملل متحد؛ «مسکو» دیگر در این سیاست منافع خویشتن را - آنطوریکه توقع داشت - نمی یابد و راه خود را می رود. فاصله تدریجی مواضع مسکو از مواضع دوکتور نجیب الله و فاصله گرفتن تدریجی برخی از رهبران ح. د. خ. ا، متحدین سیاسی این حزب و شخصیت های معلوم الحال نظامی و سیاسی دولتی از دوکتور نجیب الله و سرانجام مخالفت شدید و علنی آنان با دوکتور نجیب الله و پلان صلح ملل متحد، انکشافی بود در همین راستا. «مسکو» توقعاتی را که از سیاست مصالحه داشت، خواست در نسخه «مصالحه بدون مانع» - یعنی مصالحه فاقد محتوای «ملی» - بوسیله «ائتلاف شمال» عملی سازد، که عواقب فاجعه باری را باعث گردید. منبع «روایت» نویسنده محترم درحقیقت گفتار پایدهای افغانی «مصالحه بدون مانع»، علیه سیاست مصالحه ملی و علیه مبتکر این سیاست (دوکتور نجیب الله) است که به زبان «راوی» بازگو گردیده است. ترویج این «روایت» را «مسکو» - چه مستقیم و چه بوسیله پایدهای افغانی خویش - سالها قبل آغاز نموده و اینک بازتاب کتبی آنرا از قلم یک اندشمند جوان افغان، هم خواندیم. اتکا روی «روایت» های مبتنی به نیات و گفته های مراکز شناخته شده صاحب غرض بیگانه، راوی را به چنین نتیجه گیری های ناصواب میرساند؛ به این نتیجه گیری توجه کنید: «گفته میشود که مصالحه به دلیل بیهودگی راه حل نظامی و خستگی مردم از جنگ مطرح گردید... . جای شک نیست که بخش های از مردم هم از جنگ خسته شده بودند و هم متضرر... . اما این وضع، شامل حال تمامی باشندگان کشور نمیشد و تجربه نشان داد که مردم افغانستان آنطوریکه تصور میرفت از جنگ خسته نشدند، زیرا مدتهاست که جنگ درکشور ما به یک صنعت و منبع درآمد مبدل شده است.» (۷)

باتوجه به مفاهیم جملات: «بخش های از مردم افغانستان از جنگ خسته شده بودند» و «مردم افغانستان... از جنگ خسته نشدند» زیرا «جنگ در کشور ما به یک صنعت و منبع درآمد مبدل شده است»، هرخواننده به این شک می افتد که آیا «راوی» محترم مفاهیم «مردم افغانستان» را با «بخشی های از مردم» (اگر بتوانیم جنگ سالاران را - که جنگ به یک صنعت و منبع درآمد برای شان مبدل شده است - چنین بخوانیم) عوضی نگرفته اند. چنین حکمی به ادرس «مردم افغانستان»، اهانت به آنها و در نتیجه تخریش ارزشها و هویت ملی ما نیست؟ آیا این خود ناشی از خود گم کردن

در بیگانه و بیگانه شدن از خویش نمی باشد. از خود بیگانگی بی که حتی جناب شان زحمت جستجوی مفهوم مصالحه را در «فرهنگ» خود ما تبارز نداده بلکه این « زحمت» را برای جستجوی این مفهوم در «فرهنگ» های «روسی به فارسی» و... معطوف داشته، تا «عصر عتیق»، به کاوش پرداخته، بی توجه به دین اکثریت مطلق مردم افغانستان (دین اسلام)، حکم نموده اند که: « این مفهوم از متون مذهبی یهودی - عیسوی استخراج شده است»، « در ادیان سامی - یهودی، عیسوی کار برد داشته » و با یک نی و صد آسان نوشته اند که: « چنین به نظر میرسد که جایگاه این کلمه در فرهنگ سیاسی ما گم باشد » و « در زبان فارسی دری وجود ندارد » و سرانجام بر مبنای این « کجراهه»، به نتیجه گیری مضحکی رسیده اند که مفهوم « مصالحه » را با « به آتش سوختاندن » انسانها یکی دانسته و نوشته اند که: « در عصر انکیزاسیون، آشتی و مصالحه مفهومی بوده که بر اساس آن متهمین را بخاطر انجام اعمال انجام شده و کفاره گناهان شان به آتش می سوختاندند ». همچنان ایشان، برعکس، تمام افتخارات تاریخی، جنبش های آزادی بخش و ترقیخواهانه مردم افغانستان و پیش آهنگان سیاسی آنان را نادیده گرفته و حکم صادر نموده اند که «توطئه هم در فرهنگ سیاسی و [هم در] تاریخ افغانستان یک پدیده عام بوده و...» (۸)

اینک بحث روی یک نتیجه گیری دیگری در همین مضمون را ضروری میدانیم و ان اینکه « روایت» کننده محترم چنین نوشته اند: «سیاست که بنام مثنی مصالحه ملی در افغانستان در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ مطرح گردید، عمدتاً در راستای حفظ منافع و تداوم نفوذ شوروی بود تا منافع افغانستان. و در عقب آن سیاست واقعاً تلاش دوگانه: یعنی خروج عساکر شوروی از افغانستان و بقا و تداوم عمر رژیم نهفته بود» (۹).

شوروی ها هر نوع منافعی را که در قبال خروج عساکر شان از افغانستان داشتند، حق شان و مربوط به آنها بود. اما تعجب اینجاست که «راوی» محترم این منافع را میتواند از موضع و «دیدگاه» آنها ببیند، ولی چشم بصیرت افغانی جناب شان متأسفانه نتوانسته سربلندی تاریخی «نجات ملی» افغانستان را از سیطره اشغال آنان، نیز ببیند. نتیجه دیگری که از احکام فوق الذکر راوی محترم میتوان بدست آورد اینست که « خروج عساکر شوروی از افغانستان» «در راستای حفظ منافع شوروی بود تا منافع افغانستان» و به این طریق خواسته اند برعکس آن را به خواننده های مضمون خویش تلقین نمایند. یعنی که « عدم خروج عساکر شوروی از افغانستان» «در راستای منافع افغانها بود تا منافع شوروی ها». این تلقین در حقیقت همان موضعگیری معروف مخالفت با خروج نیروهای متجاوز شوروی از افغانستان است که ستر جنرال نبی عظیمی در صفحه ۳۹۵ کتاب « اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان»، چنین نقل قول نموده اند: « بیرون کردن قوت های

نظامی شوروی از افغانستان به معنی نابودی مردم ما، حزب ما و ملت ما و انقلاب ماست. « ؛ بنابراین استدلال فوق الذکر « راوی » راجز حواریون و ریزه خواران خوان «تاج و تخت» - که میخواستند در زیر چکچک پاشنه های عساکر بیگانه « منافع » و امتیازات شانرا حفظ کنند - هیچ افغان آزاده وطنپرست نه اظهار میکند و نه میپذیرد. امتیاز باختگان ناشی از خروج عساکر شوروی، در حالیکه «منافع» خود شان را «منافع افغانستان» جامیزند، با سیاست مصالحه ملی، طراح و حامی این سیاست (شهید دوکتور نجیب الله) و مدافعین آن خصومت میورزند.

« راوی » محترم « تداوم عمر رژیم » را هم از « دیدگاه » « تداوم نفوذ شوروی » نظاره مینماید و آنرا با سیاست مصالحه ملی پیوند میزند، در حالیکه مصالحه ملی نه « تداوم عمر رژیم » را بلکه « تغییر رژیم » را و در نتیجه ختم « نفوذ شوروی » و « تحکیم حاکمیت ملی » را در برابر خود قرار داده بود. بنابر همین حقیقت، شوروی در حالت نزع نیز نتوانست تعمیق پروسه تحقق مصالحه ملی (تطبيق پلان پنج فقره یی سرمنشی سازمان ملل متحد) را تحمل نماید و به توطئه سازماندهی بغاوت شمال توسل جست. اگر « راوی » محترم توان اعتراف به این حقیقت را نداشته اند، آنرا انکار نموده هم نمیتوانند. ایشان که نتوانسته اند علت اصلی و معلوم خصومت شان را با سیاست مصالحه ملی و مبتکر این سیاست پنهان نماید، مینویسد: «سیاست مصالحه ملی بحیث یک مشی سیاسی جدید با تطبیق عملیه تعویض در رهبری شروع شد. روسها حتی برای توجیه تغییرات بحث تعلقیات قومی را... پیش کشیدند... که با قطع قومی میتوانند زمینه گسترش نفوذ کابل را به طرف مشرق و آنسوی مرز افزایش داده و... ». او مبتنی بر «بحث تعلقیات قومی» مینویسد: «... کاندید های داغ آنها دو نفر: یکی نجیب الله و دیگری اسد الله سروری بودند. « (۱۰)

نگارنده چگونگی انتخاب دوکتور نجیب الله را در مقام منشی عمومی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. آنطوریکه حقیقت داشت در کتاب « سیاست مصالحه ملی و جبهه گیری ها در حزب وطن - حقایق پندارها و کردارها » (۱۱) نوشته و تکرار آنرا درین نوشته اضافی میدانم. اما بی پایه بودن ادعای فوق از این هم استنباط میگردد که نام نجیب الله را با اسدالله سروری در یک ردیف « تعلقیات قومی » قرار میدهد و این « روایت گر » از همه چیز با خبر (!) نمیداند که اسدالله سروری به ملیت برادر پشتون تعلق نداشته، بلکه متولد قریه « پسنده » واقع در حوالی شهر غزنی، پسر سرور خان و نواسه مرزا فتح محمد خان بوده، از پدر، پدر به ملیت تاجک تعلق دارند.

کسانیکه عمق و پهنای اندیشه مصالحه ملی و سیاست های مبتنی بر این اندیشه را در همین ابعاد آن درک ننمایند، مصالحه ملی را درک نه نموده و آمادگی ذهنی برای درک آن ندارند، درین میان برخی از اعضای حزب وطن نیز چنین ناتوانی را تبارز داده و یا تبارز میدهند. علت آن است که آنها

یا آگاهانه عقاید ح. د. خ. ا را حفظ نموده و یا هنوز هم در تحت الشعور خود ترسباتی نا آگاهانه از مبانی عقیدتی این حزب را دارند. این افراد تخیل مینمایند - یا معتقد هستند - که «حزب وطن» بدون گسست اندیشه‌ی - سیاسی با «ح. د. خ. ا»، تداوم این حزب صرف با نام جدید است و این حزب (حزب وطن) درست از چنین جایگاهی سیاسی - عقیدتی، مصالحه ملی را بمتابه « تاکتیک» مطرح نموده است. این برداشت نادرست است. طرح سوال ساده انگارانه « مصالحه با کی؟» بوسیله نویسنده محترم مضمون « مصالحه ملی - اندیشه‌ی در میان خیالات » نیز ریشه در نادیده گرفتن آگاهانه محتوا و خصلت این اندیشه دارد. هر دو مسئله را توضیح میدهیم:

مصالحه ملی، سیاست تاکتیکی است یا استراتژیک؟

اتخاذ روشها و وسایل جهت تعمیم اندیشه مصالحه ملی، سیاست مصالحه ملی است. مصالحه ملی سیاست بزرگ بود و است و مانند هر سیاست بزرگ، دارای ابعاد بلند مدت (استراتژیک) و کوتاه مدت (تاکتیکی) است.

اهداف بلند مدت و استراتژیک، همچنان کوتاه مدت و تاکتیکی سیاست مصالحه ملی رامی باید در معانی و تعریف دقیق و علمی مفاهیم «مصالحه» و «ملی» و همچنان در رابطه این دو مفهوم با همدیگر طی پروسه دوامدار تکوین آنان، جستجو نمود. مصالحه از لحاظ لغوی به معنای صلح کردن است و تعریف علمی از مفهوم صلح با تلقی ساده و عامیانه «نبود جنگ» تفاوت اساسی دارد. بنابراین صلح نتیجه پروسه طویل المدتیست که از حدود صرفاً خاموش ساختن فزیک تفنگ ها فراتر می‌رود و نه تنها ریشه کن نمودن عوامل تاریخی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جنگ را، بلکه وظایف دراز مدت اعمار صلح و تدابیر برگشت ناپذیر گردیدن جنگ را، نیز شامل می‌گردد. بنابراین چنین درک بود که شهید دوکتور نجیب الله تاکید مینمود: «هدف مصالحه ملی صرفاً محدود به قطع جنگ نبوده بلکه این یک مشی کامل استراتژیک است که متوجه سازماندهی مجدد زندگی ملی ما در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، انسانی و اسلامی میباشد» (۱۲)

در گزارش اساسی کمیته مرکزی به دومین کنگره ح. د. خ. ا. که توسط دوکتور نجیب الله قرائت گردید- چنین آمده است: «دومین کنفرانس سراسری ح. د. خ. ا مشی مصالحه ملی را بحیث مشی ستراتژیک حزب اعلام داشت...» (۱۳)

همچنان در پراگراف اول «عرصه سیاسی» مرامنامه حزب وطن، درین زمینه چنین میخوانیم: «سیاست مصالحه ملی مشی ستراتژیک و معرف طرز تفکر حزب وطن است. حزب اهداف مصالحه

ملی را در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در نظر داشته، محتوای آنرا بر مبنای معتقدات اسلامی، وطن دوستی و سنن پسندیده مردم و تجارب سیاست عملی، انکشاف و تعمیم میبخشد. « (۱۴)

به همین ترتیب دوکتور نجیب الله خطاب به اشتراک کنندگان « اولین جلسه وسیع رهبری احزاب و سازمانهای سیاسی کشور» که بتاريخ ۱۱ سنبله ۱۳۶۷ دایر گردیده بود، میگوید: « ما نباید هدف اساسی استراتژیک نظام ما یعنی سیاست مصالحه ملی را فراموش کنیم. اگر آنها جنگ را بالای ما تحمیل میکنند ما به نوبه خویش باید سیاست مصالحه ملی را بالای آنها تحمیل کنیم. برای این کار ظرفیت ها و امکاناتی وجود دارد که تا اکنون از آن استفاده بعمل نیامده است. « (۱۵)

مرامنامه حزب وطن «وظایف جدید حزب» را تدوین شده «در چوکات یک سیاست کیفیتاً نوین، یعنی مثنی مصالحه ملی» میخواند. با در نظر داشت این اصل در پراگراف دوم «عرصه اقتصادی و عمران مجدد» مرامنامه حزب وطن میخوانیم که: «عمران مجدد افغانستان یک دوره خاص انکشاف اقتصادی - اجتماعی را در بر میگیرد» (۱۶).

همچنان در گزارش کمیته مرکزی ح. د. خ. ا به کنگره دوم حزب در رابطه به طرح مرامنامه حزب وطن، چنین آمده است: « طرح معطوف به برآورده شدن اهداف عمومی ملی در مرحله کنونی است که مشخصه اصلی آنرا گزار از جنگ به صلح و اعمار مجدد کشور تشکیل میدهد. « (۱۷).

بنابر چنین درکی بود که دوکتور نجیب الله، به ادرس طیف های مختلف اپوزیسیون آن وقت، گله کنان مطرح میکرد: «... راهی که طی پنج سال در جهت تحقق این سیاست پیموده شد، پر از دشواری ها و فراز و نشیب ها بود. یک تعداد نیروهای طرف مقابل سیاست مصالحه ملی را بشدت رد کردند، برخی دیگر سیاست مذکور را برخورد تاکتیکی پنداشتند... « (۱۸)

اعمار صلح مجموعه تدابیر و اقدامات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را شامل میشود که از بروز مجدد منازعه جلوگیری نموده و این امر از راه نوسازی (مثلاً نوسازی ساختارهای سیاسی، قضایی، اجتماعی و فرهنگی شرایط جنگ که خصلت ضد دموکراتیک داشتند) و بازسازی (مثلاً احیای مجدد ساختارهای فزیکی که در جنگ تخریب گردیده اند)، خلع سلاح گروه های مسلح غیر قانونی و ایجاد اشتغال سالم برای افراد مربوط به این گروه ها، همچنان احیای نظم و قانون، تامین ثبات اجتماعی و اقتصادی، تامین عدالت و تضمین حقوق و آزادی های اتباع، رعایت حقوق بشر، ... تعمیم میگردد. فلیپ کاروین کارمند ملل متحد و مؤلف در تیم همکاران بنین سیوان در افغانستان، «اعمار صلح» را اصطلاحی میخواند که «جدیداً بوجود آمده و احتمال دارد [که بنابر تداوم جنگ و عدم کارایی دستگاه دولتی بمثابه وسیله عمده جهت تعمیم و رهبری این پروسه در مدت

مورد نظر تحقق نیافت - ودان] در اولین دههٔ قرن بیست و یکم در افغانستان پیاده شود». بگفته او اعمار صلح فعالیت های را شامل میگردد که: « دور از ساحه جنگ غرض تجدید مبانی صلح و تهیه وسایل ساختمان آن مبانی، در عدم موجودیت جنگ صورت میگیرد. » (۱۹)

پروسه تکوین صلح یعنی « برقراری صلح»، «حفظ صلح» و «اعمار صلح» (۲۰) در یک کشور مصاب به جنگ داخلی، با پروسه تکوین « ملت» که به علت جنگ مختل گردیده، می باید موازی و مرتبط به هم در نظر گرفته شود. گذار از «فرهنگ جنگ» به «فرهنگ صلح» مستلزم کار دراز مدت، وسیع و برنامه ریزی شده از طرف دولت ملی است. درین تلاش علاوه بر اجرای اموری که گروه های متخاصم را به یکدیگر نزدیک میکند و روحیه تعاون و مشارکت جمعی آنان را تقویت مینماید، باید از هرگونه اقدام و تحریکاتی که پراگندگی آنان را تشدید مینماید و به اتحاد ملی آنان لطمه میزند، احتراز کرد. کار ارتجاعی نفاق افکنانه ضد ملی که هم اکنون متأسفانه بوسیله عده یی از «روشنفکران؟؟؟» ما یا ناخود آگاه و یا هم «دستوری»، برخلاف منافع ملی کشور، صورت میگیرد.

شهید دوکتور نجیب الله با چنین برداشتی، «سیاست مصالحه ملی» را برحق سیاست بزرگ و «مشی استراتژیک» میخوانند و برای تدوین اساسات، غنا و تعمیل آن، آگاهانه و علمی برخورد مینمودند. ایشان قبل از همه:

اول - علل و عوامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جنگ را در ابعاد داخلی و خارجی آن بمثابه معضله افغانی، تشخیص نمودند.

دوم - برای رفع و برطرف نمودن علل و عوامل جنگ بادر نظر داشت منافع ملی و دیدگاه ترقیخواهانه، تدابیر کوتاه مدت و دورنمایی اتخاذ نمودند.

سوم - شیوه ها، وسایل و ساختار های تعمیل این تدابیر را مشخص ساختند.

ایشان در هر سه استقامت فوق به نظریات مردم مراجعه و بر اساسات دین مقدس اسلام، سنن، عنعنات، مختصات و ارزشهای افغانی اتکا نمودند. ایشان متوجه شدند که این معضلات دارای ابعاد داخلی و خارجی بوده و ریشه های عمیق تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دارند که رویداد های سالهای اخیر صرف زمینه های تبارز بحرانی آنها را مساعد ساخته است. بنابراین حل ریشه یی و صادقانه این معضلات در هر دو بُعد آن نه صرفاً با اقدامات تاکتیکی و کوتاه مدت بلکه با تدابیر بلند مدت و استرا تیزیک ممکن و میسر میگردد.

استعداد استثنایی دوکتور نجیب الله درین بود که ایشان بادر نظر داشت واقعیت های فوق، اساسات سیاست مصالحه ملی را طرح و آنرا بمثابه یک سیاست زنده و پویا (نه دگم و محجر) پیوسته غنا

بخشیدند و به وسیله مؤثر دستیابی به اهداف مطروحه میدل نمودند، چیزیکه جوهر این سیاست است و می باید پیوسته آنرا در نظر داشت.

تعیین و تثبیت اهداف سیاست مصالحه ملی به هیچ وجه بدون تشخیص علل و عوامل اساسی جنگ در افغانستان ممکن نبود و ممکن نیست.

جنگ در افغانستان دو بُعد دارد. بُعد داخلی و بُعد خارجی. علل اصلی و ریشه‌ی جنگ در خود افغانستان، در معضله افغانستان (مناسبات و ساختار اجتماعی - اقتصادی و در موقعیت جغرافیایی - سیاسی آن) نهفته است.

به همین ملحوظ جنگ بخشی از معضله افغانی محسوب میگردید و میگردد و ریشه در خود معضله دارد. منطقی است علل جنگ را نه صرفاً در حیطه انگیزه‌های بروز و قابل رویت آن، بلکه در عرصه‌های مختلف معضله افغانی نیز جستجو، تشخیص و برجسته ساخت.

عمده ترین عوامل جنگ در عقب ماندگی شدید اجتماعی - اقتصادی افغانستان نهفته است. که این عقب ماندگی مهر و نشان خود را در تمام عرصه‌های مناسبات و ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و در مجموع زندگی مادی و معنوی جامعه و مهمتر از همه در ذهن و روان انسان جامعه، بجا گذاشته است. احزاب، تنظیم‌ها، سازمانها و سایر گروه‌ها و شخصیت‌های انفرادی افغانی دخیل (مستقیم یا غیر مستقیم) در جنگ، محصول همین جامعه و تضادهای درونی آن (توضیح این تضادها خود بحث مفصل را ایجاب میکند) اند، که گزینش شیوه‌های عملکردشان در مقابله با هم (استفاده از اسلحه گرم)، نیز منته در عقبماندگی مناسبات، ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و روان جامعه دارد.

جنگ سالهای اخیر در افغانستان، نه صرفاً کنش‌ها و اقدامات ستیزه جویانه دولت‌های افغانستان و اپوزیسیون آنها را در مقابله باهم، بلکه کنش‌ها و اقدامات ستیزه جویانه متقابل میان لایه‌های مختلف قدرت در درون دولت‌ها و همچنان طیف‌های مختلف اپوزیسیون آنان را در برابر هم نیز احتوا مینمود و مینماید.

عمده ترین عامل جنگ در بُعد خارجی آن، موقعیت حساس جغرافیایی - سیاسی افغانستان است، که در طول تاریخ توجه قدرت‌ها و جهانکشایان بزرگ را بخود جلب نموده است. جنگ کنونی افغانستان چه در شرایط تسلط جنگ سرد و چه بعد از آن نیز، بنابر دلچسپی‌های سیاسی و اقتصادی دول خارجی - در داخل افغانستان، در منطقه و خارج از آن - معطوف به همین واقعیت بوده و است.

عاملین بُعد خارجی جنگ کنونی با تشخیص علل بُعد داخلی جنگ، روی آن سرمایه‌گذاری نمودند، آنرا تقویت نموده، گسترش دادند و عمق بخشیدند. طبیعی است که این همه را هریک در شرایط و

اوضاع مختلف، تحت سائر های فریبنده مختلف: جهاد مقدس، تمایلات و گرایشات تباری و آزادی و دموکراسی و سایر ارزشهای عام بشری، پوشانیدند و از همان ابتدا در خدمت دستیابی به اهداف سیاسی و اقتصادی خویش قرار دادند. تداوم، گسترش و تعمیق تدریجی این مسئله، باعث گردید که بُعد داخلی جنگ در مقابل بُعد خارجی آن، کم رنگ و بُعد خارجی هرچه برجسته و تعیین کننده به نظر آید.

در بُعد خارجی معضله افغانستان می باید مجموع اقدامات دول خارجی دخیل در قضایای افغانستان را در نظر گرفت که هریک بنابر دلچسپی های خاص خویش یکی یا گروهی از طرفین داخلی جنگ را، در مقابله با طرف یا طرف های دیگر، در خدمت خویش قرار داده بودند و قرار داده اند.

مفهوم است که ختم جنگ و دست یابی به صلح عادلانه و پایدار بدون حل «معضله افغانستان» که جنگ بخشی از آن را تشکیل میدهد، ممکن و میسر نیست و می باید آن را در همین گستره در نظر داشت. در عین حال باید توجه داشت، همانطوریکه جنگ نمی تواند یک طرف داشته باشد، راه رسیدن به صلح نیزجاده یک طرفه نیست. در چنین شرایطی گرایش نیرو های متقابل داخلی از «فرهنگ جنگ» بسوی «فرهنگ صلح» با درجه رشد شعور سیاسی و اجتماعی این نیروها و درجه استقلالیت شان از فکتور های مؤثر در بُعد خارجی جنگ، تناسب مستقیم دارد. بنابراین برای تحقیق پیرامون مسئله صلح، اقدامات و تدابیر طرفهای اصلی جنگ، طیف ها و لایه های درونی این طرف ها و حتی موضعگیری های شخصیت های مؤثر در میان آنان رامی باید با همین معیار ها مورد سنجش قرار داد.

با عطف توجه به این مشخصه، سیاست مصالحه ملی بمثابه وسیله دستیابی به این مأمول (گذار از «فرهنگ جنگ» به «فرهنگ صلح»)، سیاست یک طرف اصلی منازعه - که اینک با خردورزی، بلوغ سیاسی را با درک رسالت خویش جهت حل معضله افغانستان تبارز داده اند - تحت رهبری دوکتور نجیب الله بود که در نتیجه مبارزه حاد درونی این طرف، در یک مقطع مساعد زمانی (در داخل حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در جامعه افغانی و اوضاع جهانی) زمینه طرح یافت و به تدریج به سیاست مسلط و رسمی این طرف تبدیل و دستیابی به اهداف ذیل را در برابر خویش قرار داد:

۱ - حل مسایل جنگ و تعمیم پروسه برقراری صلح - در ابعاد داخلی و خارجی آن - با توسل به طرق سیاسی به مثابه گام اول.

۲ - تنظیم و تعمیر دوکتورین نظامی - دفاعی معطوف به تقویت پروسه صلح و مهار نمودن نیروی قهار جنگ و در نهایت تامین امکانات مطمین برای «حفظ صلح».

۳ - نوسازی و بازسازی تمام عرصه های مناسبات اقتصادی - اجتماعی از طریق تنظیم و تعمیر مبانی حقوقی، ساختار های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مألوف به پروسه «اعمار صلح» و نفی مبانی و ساختار های انگیزنده و محرک جنگ.

پروسه دست یابی به اهداف سه گانه فوق می باید یکی بعد دیگر و مرحله وار صورت می گرفت. این مامول زمانی ممکن بود که جوانب اصلی بی‌عد داخلی جنگ و یا هم نیروهای درخُور محاسبه در میان آنان، آمادگی همزمان را برای شرکت در پروسه صلح تبارز میدادند. ولی متأسفانه در افغانستان چنین امر ممکن نگردید. زیرا:

حزب دموکراتیک خلق افغانستان که یک طرف اصلی جنگ و بعد ها نیروی عمده در این طرف را تشکیل میداد، در مراحل مختلف بعد از احراز قدرت، برخورد همسان رسمی با مسئله «جنگ و صلح» نداشت، در مرحله نخست (ثور ۱۳۵۷ - جدی ۱۳۵۸) حل نظامی معضله (در هر دو بُعد: داخلی و خارجی آن) مطلق گردیده بود، در مرحله دوم (جدی ۱۳۵۸ - ثور ۱۳۶۵) حل نظامی منحصر به بُعد داخلی معضله باقی ماند و برای حل بُعد خارجی آن، مذاکرات ژینو، تحت سر پرستی سازمان ملل متحد شروع و توأم با بازی های سیاسی به هدف دفع الوقت، ادامه داده شد و در مرحله سوم (بعد از ثور ۱۳۶۵) حل کامل و همه جانبه معضله افغانستان با وسایل سیاسی به حیث یک اصل اساسی مطرح و بر مبنای آن سیستمی از نظریات ارائه و بنام «سیاست مصالحه ملی» خوانده شد.

برای گزار از یک مرحله به مرحله دیگر که در نتیجه مبارزه حاد درونی در داخل ح. د. خ. ا میسر میگردید، نیروهای بالنده در این حزب عمل نموده و راه را بسوی تامین صلح می گشودند. درحالیکه مدافعین مراحل قبلی و ترسبات ذهنی ناشی از این مراحل در میان رهبران، کادر ها و صفوف حزب باقی و در برابر طرح های جدید مقاومت و سازماندهی مینمودند.

طرف دیگر بُعد داخلی معضله افغانستان اپوزسیون دولتی مسلح (تنظیم های جهادی هفت گانه های مقیم پاکستان و نه گانه های مقیم ایران)، اپوزسیون دولتی غیر مسلح (طرفداران محمد ظاهر پادشاه اسبق افغانستان و تکنوکرات های افغانی مقیم غرب) بودند. طی سالهای اخیر لایه یی از میان قومندان های اپوزسیون در داخل کشور که با جوانب خارجی جنگ پیوند مستقیم نداشتند، بنام «قومندانهای داخلی»، همچنان در میان مهاجرین افغانی، لایه ای مستقل از تنظیم ها در حال شکل گرفتن بود.

نیروهای اپوزسیون نیز با مسئله «جنگ و صلح» بر خورد یکسانی نداشتند:

تنظیم های بنیاد گرا (حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی، اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرب رسول سیاف و حزب اسلامی به رهبری مولوی محمد یونس خالص) بطور رسمی یکسره و کامل حل سیاسی را رد میکردند، آنها غلبه نظامی را مطرح و در بهترین حالت، بعضی از آنها تسلیمی بی قید و شرط جانب مقابل را تقاضا مینمودند.

ملی گراها (جبهه نجات ملی به رهبری حضرت صبغت الله مجددی، محاز ملی به رهبری پیر سید احمد گیلانی و حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی)، همچنان حلقهات مربوط به شاه سابق و تکنوکرات های مقیم غرب طی مذاکرات دوجانبه مخفی، تمایلاتی را برای حل سیاسی مسئله تبارز میدادند ولی بنابر فشار نیروهای مؤثر مطرح در بُعد خارجی معضله، هیچگاه نه تنها حاضر به تأیید رسمی سیاست مصالحه ملی نگردیدند بلکه پیوسته این سیاست را رد و خود نیز - مانند نیروهای بنیاد گرا - هیچ نوع طرحی را بطور رسمی برای حل سیاسی مسئله ارائه نه نمودند.

برخی از شاخه های حزب وحدت اسلامی تحت تأثیر جمهوری اسلامی ایران و بازی های اپراتیفی که ظاهراً وزارت خارجه ایران در همکاری با بعضی شخصیت های افغانی منصوب در مقامات حزبی و دولتی آن وقت افغانستان داشتند، سازشهایی را در برخی استقامت های سیاست مصالحه بخاطر کسب امتیازاتی تبارز دادند که بعد ها در سال ۱۹۹۲ از همین امتیازات بخاطر ناکامی پلان صلح ملل متحد، سو استفاده نمودند.

درین میان صرف بخش قابل ملاحظه یی از «قومندانان داخلی» که عملاً در میدانها و معرکه جنگ حضور داشتند و بخش عظیم از رنج جنگ را بدوش میکشیدند و مصیبت های آنرا از نزدیک شاهد بودند، تحت تأثیر سیاست مصالحه ملی، به این سیاست لیبگ گفتند، عده یی از آنها بطور علنی موضعگیری نموده در دفاع از این سیاست قرار گرفتند و بخشی هم با قطع جنگ و تبدیل مناطق تحت تسلط شان به مناطق صلح (بدون قبول حضور نیروهای امنیتی و ادوات دولتی) اقدام نمودند.

بادر نظر داشت مشکل فوق، اقدامات بخاطر دستیابی به اهداف مطروحه سه گانه سیاست مصالحه ملی (که در فوق تذکار یافت) نه مرحله وار و یکی بعد دیگر، بلکه همزمان، موازی و مرتبط باهم، مورد اجرا قرار داده شد. چنین برخورد بخاطری صورت گرفت تا ذهنیت های مخالف را اقناع نماید، حقانیت و درستی آنرا برای این ذهنیت ها قابل لمس سازد و صداقت مطرح کنندگان این سیاست را به مخالفینی اثبات نماید که آنان این سیاست را «شعار های فرینده میان تهی» و یا در بهترین حالت «برخورد تاکتیکی» میخواندند.

اجرای هم زمان اقدامات بخاطر دست یابی به اهداف اصلی سیاست مصالحه ملی توانست هم در داخل افغانستان، هم در میان افغانهای مهاجر و هم در عرصه بین المللی، منجمله سازمان ملل متحد نتایج ملموس مثبت را در حمایت از این سیاست به بار آورد.

بنابراین مدافعین سیاست مصالحه ملی در ح. د. خ. ا و بعد در حزب وطن نیروی بالنده و مصمم سیاسی بی تحت رهبری دوکتور نجیب الله بودند که با سطح بلند شعور سیاسی و آزاد از امر و نهی عاملین بُعد خارجی معضله افغانستان، در تقاهم با جامعه بین المللی (که سازمان ملل مسولیت انسجام آنرا پذیرفته بود) حل کامل سیاسی معضله افغانستان رابطور علمی مطرح و آنرا گام به گام و در جریان مبارزه حاد، عمق و گسترش و غنا بخشیده و زمینه های نفوذ و اعتبار آن را در بین جامعه (منجمله در داخل ح. د. خ. ا و در میان اپوزسیون) و در عرصه بین المللی، به تدریج مساعد ساختند. دوکتور نجیب الله معتقد بود که: « وظیفه نیروهای سالم ملی در شرایط حساس کنونی نه انتظار پسپای برای شرایط مطلوب، بلکه فعالیت پرتحرک در جهت ایجاد چنین شرایط می باشد. » (۲۱) بنابراین چنین اندیشه و کار پرتحرک بود که در استانه تطبیق پلان صلح ملل متحد، هیچ طرف داخلی و خارجی دخیل در معضله افغانستان نتوانستند آنرا رسماً قبول نه نمایند. بنابراین ملحق عده بی از میان آنان - نه از راه های قانونی و مشروع - بلکه با توسل به توطئه علیه این پلان عمل نمودند.

همانطوریکه با درک از ابعاد و علل اساسی جنگ، تشخیص اهداف اساسی سیاست مصالحه ملی ممکن گردید، دوکتور نجیب الله با عطف توجه به شناخت انگیزنده های بروز جنگ و اتخاذ تدابیر متقابل، سیاست مصالحه ملی را محتوی بخشید، همچنان وسایل تحقق آنرا تشخیص و با نو سازی و یا هم بازسازی این وسایل آنان را به هدف تعمیم این سیاست بکار بست. این مسئله را بیشتر توضیح میدهیم.

مصالحه می باید از کجا آغاز میگردید ؟

مصالحه ملی اندیشه سیاسی است. این اندیشه نه تنها تمام افغانها بلکه مجموع ساختارهای اجتماعی - اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی بحران زده افغانی، رفع این بحران، همخوانی مجدد روند های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه افغانی و دستیابی به رشد موزون باهمی این روند ها را در نظر داشت و دارد. همچنان همزیستی و آمیزش معقول و مشروع روند های جامعه افغانی را با روند های مشابه منطقی و جهانی، هدف قرار داده بود و قرار داده است.

بنابر آن با اتکا به چنین معقولیت خویش، نفوذ در اذهان و جلب اعتقاد قاطبهٔ افراد جامعهٔ افغانی را در نظر داشت. این افراد میتوانند در درون ح. د. خ. (اعم از جناح خلق و پرچم)، در میان متحدین سیاسی این حزب، در میان لایه های مختلف اپوزسیون آن وقت اعم از مسلح و غیر مسلح و سر انجام در میان تمام افغانها وجود داشته باشد.

همچنان این اندیشه تلاش داشت در جامعهٔ جهانی، اعتقاد به درستی و حقانیت خود را برانگیزد. حقایق انکار ناپذیر (هم در جریان تعمیم این سیاست بمثابه سیاست رسمی ح. د. خ. یا حزب وطن و دولت جمهوری افغانستان و هم امروز و مطمئناً در آینده نیز) مؤید آنست که این اندیشه راه خود را در اذهان مردم افغانستان و هم در مجامع بین المللی باز نموده بود و باز مینماید. اعترافات متعدد صریح و یا افاده های شرمگینانه مخالفین دیروزی این سیاست - به شمول عده یی از افراد، نیروهای سیاسی - نظامی افغانی و رهبران کشورهای دخیل در توطئهٔ اپریل ۱۹۹۲ علیه این سیاست - مبنی بر درستی و حقانیت آن، یا عنوان نمودن کنونی آن توسط همین مخالفین، مصداق دقیق این حقانیت است.

سوال « مصالحه باکی؟ »، نمیتوانست و نمیتواند ظرفیت های را افاده نماید که اندیشهٔ سیاسی مصالحه ملی و سیاست های مبتنی بر این اندیشه، در نظر داشت و در نظر دارد. مبتنی بر اندیشهٔ مصالحه ملی، می باید مصالحه را تمام طرف های درگیر جنگ از «خود فردی» خویش آغاز می کردند، یعنی بمثابه یک فرد با «خویشتن افغانی» خود مصالحه می کردند. زیرا انبوهی از مفاهیم تلقین شدهٔ ایدئولوژیک بیگانه با واقعیت های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی افغانی، آنان را از درک درست این واقعیت ها عاجز و در نتیجه از خویشتن افغانی شان بیگانه ساخته بود. این بیگانگی تا زمانی رفع نمی گردید و نمیگردد که دستگاه تفکر آنان نه با جهانی بینی و مفاهیم علمی مجهز؛ بلکه به جهان بینی ایدئولوژیک و مفاهیم آن مصاب باشد و نتواند « از احکام و مدل های کلیشه یی بیگانه با واقعیت جامعهٔ ما» رهایی یابد. دستیابی به رفع این بیگانگی به زمان ضرورت داشت و به چگونگی تصمیم و تلاش آگاهانهٔ خود آنها مربوط بود و مربوط است. این برخورد می باید از «خود فردی» آغاز و به سوی «خود جمعی» یعنی از «من» به «ما» گسترش می یافت. بعضی ها « مصالحه با خود» را با برداشت نادرست بمثابه «خود حزبی» در وجود «ح. د. خ. ا (وطن)» مطرح مینمایند. از جمله جناب فیاض نجیمی بهرمان طی مضمون « مصالحهٔ ملی: اندیشه یی در میان خیالات» در زمینهٔ چنین مینویسند: «ارچند ح. د. خ. ا (وطن) سیاست مصالحهٔ ملی را پذیرفت و گویا میخواست با مخالفین کنار آید، اما هیچگاه به سوی خود نگاه نکرد. آن حزب اول باید مصالحه را با خود و در درون خود آغاز میکرد؛ بعد با مخالفینی که در زیر سلطهٔ حاکمیتش قرار داشتند؛ بعد با مخالفین مسلح و در نهایت با همه مردم افغانستان. این غیر ممکن بود...» (۲۲)

در مورد این ادعا که: «آن حزب [ح. د. خ. ا] مصالحه را با خود و از درون خود آغاز میکرد»؛ سوال مطرح می شود که آیا «ح. د. خ. ا (وطن)» بمثابة یک واحد ارگانیک «خود حزبی» وجود داشت؟

راوی محترم خود در زمینه معتقد است که:

«... ساختاری که به نام ح. د. خ. ا یاد می شد اگرچه رنگارنگی اتنیکی جامعه ما را در خود انعکاس میداد ولی همان تنوع نه به نفع وفاق بلکه شفاق در درون آن تمام شد که در بعد تأثیر منفی بر جامعه ما گذاشت. در اصل حزب یا «اتحاد» دموکراتیک خلق مجموعه از احزاب و دسته هایی بود، که از دو بزرگ نام «خلق» و «پرچم» از یک سو و اتحاد دسته ها و گروه های قومی، منطقه ای و زبانی از سوی دیگر تشکیل یافته بود. هرگروه، برخوردار از یک رهبر در رأس خویش بود. در پائین، میزان توانایی هر رأس بر اساس کمیت طرفداران و همچنان توافق، همسویی و حتی معامله با رهبران دیگر محاسبه میشد - البته درین قاعده استثنائاتی هم وجود داشتند، که تعیین کننده نبودند - تقسیم مقامات رهبری به اساس فاصله با مسکو و وفاداری به یکی از بزرگ نام ها و در درون بزرگ نام ها وفاداری به اهرم تعیین می شد. وفاداری اعضا در وهله نخست نه به حزب و آرمانهای آن بلکه به شخصیت ها سنجش میشد. اندیشه و تیوری توطئه جزء زندگی روتین حزب بود... میتوانیم حزب دموکراتیک خلق را ساختار نیمه مدرن شبه «کنفدراسیون قبیله» ای نام دهیم، که از توصیف های بالا، اندیشه های استبدادی و فشارهای بیرونی اثر پذیرفته و باهم جمع شده بود.» (۲۳)

با حفظ مسایل قابل بحث در نقل قول فوق، نتیجه درستی که از آن به یقین کامل استنباط میگردد، این است که هستی «خود حزبی» این ساختار («ح. د. خ. ا - وطن») را بمثابة یک حزب مدرن (آنطوریکه ادعا می شد و میشود) مورد سوال قرار میدهند. اندیشه مصالحه ملی به سوی ح. د. خ. ا «نگاه» کرد و از درون آن نیز «آغاز» کرد، زیرا بطور طبیعی می خواست نخستین «ما»ی معتقد و مدافع خود را در وجود این «خود حزبی» مشاهده نماید، ولی آنرا نه «خود حزبی» و «ما»ی ارگانیک، بلکه چنان «یافت» که «بود». پس در ح. د. خ. ا آنهائیکه توانستند با خویشتن افغانی خویش مصالحه و رفع از خود بیگانگی کنند، آن «ما»ی معتقد و مدافع مصالحه ملی را واقعیت بخشیدند که نه همه حزب، بلکه اکثریت آنرا احتوایمیکرد. زیرا مصالحه ملی جاده یک طرفه نبود، آنهائیکه در مواضع چپ افراطی باقی ماندند، نتوانستند و یا آگاهانه نخواستند تلقین های ایدئولوژیک را ترک نمایند؛ آنهائیکه بجای پذیرش اعتدال، به فرهنگ زور، خشونت و توطئه و «اندیشه های

استبدادی» معتقد ماندند؛ آنائیکه نتوانستند به معقولیت منطق کثرت دست یابند و در حصار خود منشی تمامیت خواهانه محصور ماندند؛ آنائیکه نتوانستند و یا نخواستند به اندیشه های ملی برسند و در زندان تفکر و فرهنگ قبیله‌ی محبوس ماندند و سرانجام آنائیکه نه در «فاصله» با «مسکو» «اسلام آباد» و «تهران» بلکه در مراکز بخصوص آنان «ذوب»، از خویشتن افغانی شان بیگانه شده بودند و منافع آنان را در برابر منافع ملی افغانستان ترجیح میدادند، به درجات و فاصله های متفاوت و حتی بعضی از میان آنها در خصومت با این اندیشه قرار گرفتند و با مانور های رنگارنگ متوسل و سرانجام راه توطئه و اقدامات مسلحانه علیه این اندیشه، سیاست مبتنی بر آن و مواضع خصمانه با مدافعین آن را برگزیدند.

اگر از «دیدگاه» بی تعصب به پروسه تعمیم سیاست مصالحه ملی نظر افکنیم این حقیقت را به وضاحت می یابیم که اندیشه مصالحه ملی به تدریج و به مرور زمان راه خویش را با موفقیت در اذهان «مخالفینی که زیر سلطه حاکمیتش [(حاکمیت جمهوری افغانستان)] قرار داشتند»، همچنان در ذهن و روان عده زیادی از «مخالفین مسلح»، اکثریت «مردم افغانستان» و در عرصه بین المللی باز نمود. در نتیجه باعث تقلیل تدریجی فاصله آنان از دولت جمهوری افغانستان و تغییر مواضع سیاسی شان گردید. حتی رهبری افراطی ترین بخش های اپوزسیون مسلح در نتیجه فشار ذهنیت های عامه و فضای بین المللی - که سیاست مصالحه ملی در رابطه به مسئله افغانستان ایجاد نموده بود - حاضر به مذاکره مکرر - نه چندان مخفی - با رهبری ح. د. خ. ا گردیدند؛ مذاکرات مستقیم با حواریون شاه سابق آغاز گردید و ادامه یافت، تماسهای مستقیم رهبری حزبی و دولتی با تکنوکرات های افغانی مقیم خارج تامین گردید، عده یی زیادی از قومندانان مسلح مخالف یا عملاً تغییر جبهه داده، بطور علنی در کنار قوای مسلح جمهوری افغانستان قرار گرفتند؛ یا بدون علنی شدن با امضای پروتوکولهای همکاری با دولت در محلات شان باقی ماندند و محلات شان را مناطق صلح اعلان نمودند؛ یا بدون ارتباط با دولت عملاً از جنگ دست کشیدند، زیرا در نتیجه تعمیم سیاست مصالحه ملی دیگرانگیزه های عقیدتی و روانی را برای ادامه «جهاد» از دست داده بودند. دوکتور نجیب الله طی گزارش به کنگره دوم حزب درین زمینه چنین گفتند:

« طی پنج سال گذشته... تفاهم و مذاکره در سطوح مختلف با مخالفین به پیش برده شده تعداد افراد گروه های پیوسته به مشی مصالحه ملی که اکنون رقم اضافه از یک صد هزار نفر را نشان میدهد و کاهش نیروهای فعال جنگی مخالفین به وضاحت نشاندهنده گرایش عمیق آنان بسوی تامین صلح در کشور می باشد. در حال حاضر دو سوم

قومندانان گروه های مسلح مخالف یا در حال مذاکره با دولت قرار دارند و یا با درک بیهودگی جنگ برادر کشی از فعالیت محاربوی دست کشیده اند...

ح. د. خ. ا با تعمیق مثنی مصالحه ملی اکنون از پرستیژ بیشتری در عرصه ملی و

بین المللی برخوردار گردیده است. «

مخالفین سیاسی که در ساحات تحت حاکمیت دولت قرار داشتند، به فاصله های متفاوت در جهت نزدیکی با حزب و دولت تغییر موضع دادند. عده بی از آنها تا سرحد اشتراک در حکومت به همکاری پرداختند (از جمله ۳۲ تن عضو کابینه، ۲۲ تن آن به شمول صدراعظم و همچنان از جمله ۴ معاون رئیس جمهور، دوتن شان غیر حزبی بودند). در انتخابات برای احراز کرسی های پارلمان، ارگانهای محلی قدرت و اداره دولتی و رهبری سازمانهای اجتماعی شرکت نمودند و در صورت بدست آوردن آرای لازم درین کرسی ها قرار گرفته و مسولیت پذیرفتند (اعضای حزب عده محدود اعضای پارلمان را تشکیل میداد، قضا و ثارنوالی غیر حزبی گردیده بود) و حتی به تاسیس سازمانهای سیاسی علنی و قانونی اقدام نمودند. شش سازمان سیاسی با قبول اصول سیاسی و تشکیلاتی حزب بطور کامل به آن پیوستند. همچنان بعد از انفاذ قانون احزاب ده حزب و سازمان سیاسی رسماً به فعالیت علنی آغاز نمودند (۲۴) در نتیجه: برعکس تخیل راوی «در رده بندی قدرت تغییر» زیاد رونما گردید و «به انحصار قدرت پایان داده» شد.

وضعیت در سازمان ملل متحد و کشورهای عضو این سازمان در برخورد با مسایل افغانی و در برابر دولت جمهوری افغانستان تغییر مثبت نمود. دیگر در اسامبله عمومی این سازمان، اکثریت اعضا، دستهای شان را علیه جمهوری افغانستان و بخاطر محکومیت آن بلند نمی نمودند و افغانستان داشت آهسته، آهسته از حالت یک کشور تجرید شده، بدر آمده جایگاه مناسب خود را در جامعه جهانی باز می یافت.

در نتیجه اندیشه مصالحه ملی و سیاست مبتنی برآن بود که پایگاه اجتماعی دولت جمهوری افغانستان گسترش یافت و تقویت شد و دفاع مستقلانه ممکن گردید. بخش های بزرگ از اپوزسیون مسلح پشتوانه های عقیدتی و روانی «جهاد مقدس» در برابر «کفار» و انگیزه های ملی برای دفاع از سرزمین آبابی در مقابل «تجاوز بیگانه» را از دست دادند. در نتیجه تکیه گاه مردمی افراطی ترین حلقات رهبری اپوزسیون مسلح هرچه بیشتر تضعیف میگردد.

برعکس ادعای راوی محترم، این «ممکن» گردید که مصالحه ملی بمثابه اندیشه جدید سیاسی، بعد از اعلام خویش بتواند، به مرور زمان در ذهن و روان اکثریت اعضای ح. د. خ. ا و همچنان حزب

وطن؛ اکثریت اپوزسیون مسلح و غیر مسلح آن وقت دولتی و اکثریت مردم افغانستان نفوذ نموده، اندیشه و عمل آنها را سمت دهد.

موانع و دشواری ها در راه تحقق مصالحه ملی

همانطوریکه اندیشه سیاسی مصالحه ملی و سیاست های مبتنی بر این اندیشه حل ابعاد داخلی و خارجی معضله افغانستان را احتوا مینماید، بنابراین مجموع گرایشات موافق و مخالف در گستره ابعاد مذکور را نیز می باید در محاسبه میداشت. بدین ملحوظ نیروهای موافق و همچنان نیروهای مخالف این اندیشه در درون ح. د. خ. ا، سپس حزب وطن، در میان متحدین سیاسی این حزب، در میان اپوزسیون مسلح و غیر مسلح و در مجموع جامعه افغانی اعم از افغان های مقیم کشور و مهاجر، افزون بر آن در دسته بندی های مختلف نیروهای سیاسی کشور های دخیل در معضله افغانستان - از جمله در پاکستان، در ایران، در کادر حزبی و دولتی اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا و اعمار هریک از این ابر قدرت ها با تبعیت از توجیهاتی که از منافع شان بعمل می آرند - وجود داشتند که می باید در یک تدقیق، تحلیل و محاسبه دقیق، چگونگی برخورد با هریک از این نیروها تنظیم میگردید. مبرهن است که در گستره مورد نظر، نیروهائیکه از تامین صلح و قطع جنگ در افغانستان طرفداری و حمایت مینمودند و مینمایند، بطور قطع اکثریت مطلق را در مقایسه با آنائیکه خواهان تداوم جنگ اند، تشکیل میدادند و میدهند. اندیشه سیاسی و سیاست های مبتنی بر مصالحه ملی در افغانستان با اتکا به همین اکثریت مطلق تلاش داشت، نیروهای معتدل در میان مخالفین این سیاست را تشویق به حمایت از پروسه تحقق مصالحه ملی نموده و در نتیجه افراطی ترین بخش های مخالفین این امر را تحت فشار قرار داده، صلح را بر ایشان تحمیل نماید. با در نظر داشت اصول فوق پروسه مبارزه برای دستیابی به اهداف مصالحه ملی آغاز و ادامه یافت که اینک از این میان موانع در برابر مصالحه ملی در داخل ح. د. خ. ا را در پیوند با برخی از نیروهای خارجی دخیل در معضله افغانستان، مورد بحث قرار میدهیم:

موانع مصالحه ملی در حزب دموکراتیک خلق افغانستان:

حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیروی سیاسی بود که ایدئولوژی چپ افراطی مبانی اندیشه‌ی و سمت دهنده عملکرد سیاسی کادر رهبری و سیاست‌های رسمی آنرا تشکیل میداد. با داشتن چنین مشخصه این حزب در یک طرف بُعد داخلی جنگ نیز قرار داشت.

در عین حال این حزب بخشی از جامعه افغانی بود و اعضای آن از بطن همین جامعه سربلند نموده، بنابراین خواهی خواهی از مختصات اجتماعی - فرهنگی جامعه افغانی (از سنن و سلوک قبیله‌ی گرفته تا شهرنشینی) و همچنان از تلقینات ایدئولوژیک اثر پذیرفته بودند. دوکتور نجیب الله «نو سازی حزب» را «شرط ضروری تامین صلح و اعمار مجدد کشور» میخواند. به همین مبنا با تصویب برنامه و اساسنامه کیفیتاً جدید و تغییر نام ح. د. خ. ا به «حزب وطن»، این مامول مورد نظر قرار داشت.

در عین حال طبیعت که تاثیر تلقینات ایدئولوژیک بر ذهن و روان رهبران، کادرها و اعضای حزب، پدیده نبود که همزمان با پذیرش رسمی اساسات جدید اندیشه‌ی، در یک روز بدور انداخته شود. لازم بود هر عضو حزب دستگاه تفکر شان را «نو سازی» نمایند. یعنی آن را از شر مفاهیم تلقین شده ایدئولوژیک آزاد و واقعیت‌ها را همان طوری که هستند درک و بکمک مفاهیم علمی بیان، توضیح و تفسیر نمایند. همین پروسه، پروسه باز یافتن خویش و مصالحه با خود است. با توجه به این مسئله هم بود که دوکتور نجیب الله «نو سازی حزب» را «شرط ضروری تامین صلح و اعمار مجدد کشور» میخواندند و بر همین مبنا با تصویب مرانامه و اساسنامه کیفیتاً جدید و تغییر نام ح. د. خ. ا به «حزب وطن»، این مامول را مورد نظر داشتند. ایشان نه صرف تغییر مرانامه، اساسنامه و نام حزب بلکه مهمتر از همه تغییر « هر عضو حزب » را مطالبه مینمودند. به همین ملحوظ در آخرین قسمت بیانیه خویش درکنگره دوم حزب با تاکید، خطاب به اعضای کنگره چنین گفتند: «نوسازی باید همه عرصه‌های حیات حزبی اعم از سازمانی، مفکوری، ساختار و فعالیت مجموع حزب و هر سازمان حزبی را در بر گیرد. نوسازی باید به امر هر سازمان حزبی و هر عضو حزب مبدل گردد». این پروسه‌ی بود که آغاز یافته و می باید بطور معقول ادامه می یافت.

درست به علت فوق هم بود که در درون ح. د. خ. ا و حتی در حزب وطن نیز موانعی در برابر اندیشه جدید حزب وجود داشت. این موانع عبارت بودند از:

- نفوذ تلقینات ایدئولوژیک در اذهان و کردار اعضای حزب و سوء استفاده عده‌ی از رهبران محافظه کار، دوران زده و امتیاز باخته از این تلقینات. این رهبران « بازگشت حزب را به اصطلاح به مواضع طبقاتی، که در عمل چیزی جز فاصله گرفتن از واقعیت‌های کشور، جز نفی مشی

مصالحه ملی و طولانی ساختن جنگ و خونریزی بوده نمیتوانست، تقاضا میکردند» (۵۲) آنها تلاش داشتند بنیادهای اندیشه‌ی، سیاست های عملی و حتی نام حزب (ح. د. خ. ا)، نام دولت (جمهوری دموکراتیک افغانستان)، جناح های قبلی حزب («خلق» و «پرچم») و سمبول هایی چون بیرق و نشان حزب و دولت را نیز حفظ نمایند. **زیرا در این بنیاد های اندیشه‌ی، سیاست ها، نامها و سمبول ها، خود و نقش تاریخی خویش را میدیدند و در حقیقت در حفظ آنها، حفظ خود و تداوم نقش شان را در نظر داشتند.**

- گرایشات عقب مانده فکری متمایل به جهت گیریهای خصمانه اتنیکی، زبانی و سمتی که به مثابه ترسبات ذهنی در تحت الشعور عده یی از رهبران، کادرها و اعضای حزب وجود داشت و با درز برداشتن اعتقادات ظاهراً غالب قبلی («ایدیولوژی دوران ساز طبقه کارگر»)، دوباره عود و چون عقده های واپس زده، نیرومند تر از گذشته سر بلند نموده و در برابر پروسه تکوین ملت (یکی از شاخص های اندیشه مصالحه ملی) به مقاومت پرداختند. این گرایشات مضر نیز محملی شد برای سواستفاده عده یی از رهبران سنتی و فاقد دورنما در سیاست های جدید.

- امتزاج حزب با دولت و تبدیل آن به پدیده حزب - دولت، مانع دیگری در برابر تحقق سیاست مصالحه ملی بود. تخلیه نمودن ساختار دولتی از وجود اعضای حزب و بازگشت به حزب و دولت جدا از هم، با مقاومت حلقات تمامیت خواه و محافظه کار مواجه شده به تحریکات علیه این سیاست و طرح کنندگان و مدافعین آن زمینه میداد. سبکدوشی یک وزیر حزبی بخاطر تقرر یک فرد غیر حزبی در آن مقام و اعاده نقش غیر حزبی ها در ساختار قدرت، چه بسا که باعث برانگیختن وزیر سبکدوش شده در مخالفت با سیاست مصالحه ملی و حامیان این سیاست میکردید. دوکتور نجیب الله درین زمینه در کنگره دوم حزب چنین گفتند:

«... برای برخی از اعضای حزب که قدرت را بلا منازع در اختیار داشتند و مغرورانه بر کرسی ها تکیه زده بودند، دشوار بود درک کنند که حاکمیت به مردم تعلق دارد و مردم در خارج حزب نیز زندگی و کار میکنند. آنان نیز باید در همه امور دولتی بطور متساوی الحقوق با حزبی ها سهیم گردند و قدرت به آنان بر مبنای معیارهای دموکراسی تقسیم گردد. برای آنهایکه سالها حق موجودیت سازمانها و احزاب سیاسی دیگر را نفی کرده بودند و فقط در چارچوب سیستم یک حزبی قادر به تفکر بودند، دشوار بود که با همین سازمانها و احزاب مشترکاً کار کنند و یا موجودیت آنان را تحمل کنند.»

- نفوذ عوامل بیگانه در کادر رهبری ح. د. خ. ا و بعد تداوم این نفوذ در حزب وطن. هریک از جوانب خارجی دخیل در قضایای افغانستان، میخواستند با استفاده از مهره های تعبیه شده شان در این حزب بزرگ، در برابر پروسه تحقق سیاست مصالحه ملی موانع ایجاد و یا حد اقل پروسه مذکور را در سمت و سوی اهداف و منافع شان سوق دهند. این عوامل بیگانه در درون ح. د. خ. ا و بعد در حزب وطن نیز، خواستند نیات باطنی شان را در دفاع از منافع بیگانه، زمانی تحت ساترهای دفاع از ارزشهای ایدئولوژیک ح. د. خ. ا؛ زمانی هم تحت ساتر های تمایلات عقب مانده تباری و بعضاً نفاق افگنی های مذهبی نیز می پوشانیدند. مثالهای مشخص و متبازل آنان عبارتند از:

۱- چپ نما هائیکه در اوایل مخالفت شان را با سیاست مصالحه ملی؛ دفاع از ارزشهای سنتی ح. د. خ. ا (با مانور فریبنده از موضع جناح خلق) وانمود کردند و در نهایت همین چپ نما ها - بنابر دساتیر مراکز خارجی - برخلاف منافع ملی به اقدامات نظامی دست یازیدند. سرانجام از مواضع مضر تباری سر برون نموده و بطور علنی در کنار گلبدین حکمتیار و در خدمت آی. اس. آی پاکستان قرار گرفتند، که تا اکنون هم قرار دارند.

۲ - چپ نما هائیکه در اوایل مخالفت شان را با سیاست مصالحه ملی دفاع از ارزشهای سنتی ح. د. خ. ا (با مانور فریبنده از موضع جناح پرچمی) وانمود کرده و در نهایت همین چپ نماها مطابق سناریوی خارجی، اعتقاد «انترناسیونالیزم پرولتری» را یک شبه کنار گذاشته، گرایشات مضر تباری و سمتی را تبارز دادند. در کنار شورای نظار و جمعیت اسلامی قرار گرفتند، به اقدامات نظامی متوصل و برخلاف منافع ملی تحقق پلان صلح پنج فقره یی سازمان ملل را در ثور ۱۳۷۱ ناکام نمودند.

۳ - آنهائیکه در اوایل با سیاست مصالحه ملی تفاهم نشان دادند، اما با رشد سیاست مصالحه ملی از فورمولهای عام به طرح های مشخص که معطوف به تکوین صلح و مدافع مصالح و منافع ملی بود، همزمان و موازی به گرایش مسکو و تهران در ضدیت با این سیاست، آنها نیز مطابق سناریوی مسکو و تهران از مواضع سیاست مصالحه ملی به مواضع سیاست مصالحه ضد ملی - که منافع مسکو و تهران را در نظر داشت - میلان نمودند و سرانجام با تبارز گرایشات مضر تباری و تفرقه افگنی مذهبی - مانند گروه دوم و یکجا با آنها - به اقدام نظامی دست زده در کنار «شورای نظار» و «حزب وحدت اسلامی» قرار گرفتند.

جناب فیاض نجیمی بهرمان در مضمون «خیالات» خویش، عینیت موانع فوق را در برابر مصالحه ملی - که مثال های مشخص انکار ناپذیر در عملکرد افراد وحلقات معین در رهبری ح. د. خ. ا و بعد در رهبری حزب وطن دارند - نادیده گرفته و یا با کلی گویی از بیان صریح آنها طفره می رود.

اما بنابر کینه با منشئه معلوم، تحت عنوان «موانع مصالحه» با عجله مینویسد: «۱. رئیس جمهور نجیب الله» و به تعقیب آن «نبود فرهنگ بیوگرافی نویسی سیاسیان در کشور ما» ربا ابتکار «یادداشت» از «خاطرات» «همکاران روسی» و «نزدیکان و اطرافیان» معلوم الحال، جبران نموده «کوشش» مینماید تا این «فرهنگ» را «در کشور ما» پایه گزاری نمایند. بنابرین برای «پرزدنت نجیب الله» در «خیالات» خود، «بیوگرافی سیاسی» میتراشند و در نتیجه به کشف «ویژگی خاص شخصیت» او دست می یابند تا او را «مانع مصالحه» قلمداد کنند. چگونگی پرداخت مسئله نشان میدهد که راوی تحت فشار منابع «روایت» مرتکب چنین سفسطه شده اند. زیرا این خود اوست که چنین سوال را مطرح مینماید: «آیا ممکن است که چهره که خود ممثّل یک سیاست پنداشته می شد، دفعتاً عامل جدی بازدارنده تحقق آن شمرده شود؟.»

همه میدانند که نجیب الله طراح و مبتکر مصالحه ملی بود. مصالحه ملی بازتاب استنتاج نهایی ذهن قوی این شخصیت سیاسی با استعداد و جسور و برخاسته از عمق اعتقادات او بود. او به حقانیت و درستی این اندیشه برای حل معضلات افغانی باور کامل داشت و به همین علت - چنانچه بارها گفته بود - در راه تحقق آن حاضر گردید تا بطور داوطلبانه از قدرت دولتی کنار رود و سرانجام در این راه جانش را فدا نمود و حماسه جاویدان شهادتش را ثبت تاریخ کرد. این حقیقت انکار ناپذیری است که حتی دشمنان «نزدیک» اش تحت فشار های درونی خویش، در آخرین لحظات زندگی خود نیز نتوانستند این حکم وجدانی و برحق خویش را ناگفته بگذارند که بر نجیب الله افتخار میکنند. راوی محترم هم نتوانسته اند کوه بلند شخصیت ایشان را نادیده انگارند. ایشان - اگر چه توأم با سم پراگنی و دلیل تراشی - چنین اعتراف مینماید:

«وی [دوکتور نجیب الله] در میان همقطارانش توانست در پاره از مسایل ملی و بین المللی از خویش فراست، دراکیت و درایت نشان دهد. همچنان تا اندازه یی موفق شد تا سیمای خویش را از یک فرد وابسته به روسها تغییر داده و به یک شخصیت مورد پذیرش در میان بسیاری از شهروندانی که در زیر سلطه حاکمیتش قرار داشتند، مبدل سازد. حتا امروز، علی الرغم نبودش، یکی از مورد علاقمندترین شخصیت های سیاسی - در گذشته - در افغانستان محسوب می شود. فوتوها، فلم ها و سخنرانی هایش را بفروش میرسانند، که منبع درآمد می باشد. یک نوع شباهتی بین او و چه گوارا صرف در رابطه با شهرت الگویی پدید آمده است.» (۶۲)

راوی در متن به ظاهر توصیف آمیز مثبت فوق، تلاش نموده با بکاربرد برخی مفاهیمی چون: «پاره از مسایل ملی و بین المللی»، «یک فرد وابسته به روسها»، «شهروندانی که در زیر سلطه

حاکمیتش قرار داشتند» صفات مثبت بیان شده را ناچیز و کم اهمیت جلوه داده و شخصیت مستقل و ملی نجیب الله را زیر سوال ببرد. او باید بداند آنهائیکه وابسته به روسها بودند، هیچ وقت نتوانسته اند از دکته روسها حتی تا امروز سر باز زنند. کردار سیاسی این عده مؤید آنست که آنها منافع روسها را بر منافع ملی رجحان داده و هم اکنون نیز رجحان میدهند. حرکت قاطع دوکتور نجیب الله در استقامت مصالحه ملی و رد قاطع «مصالحه» مطابق نسخه روسی، از جانب او که «ائتلاف شمال» و «ستون پنجم» در درون حزب وطن مجری ناکام آن گردید، مصداق روشن استقلالیت دوکتور نجیب الله بمثابه یک شخصیت مستقل ملی است. بی جهت نیست که شهید دوکتور نجیب الله در بخشی نامه بی - منتشره در سایت «پیام وطن» - که در جولای ۱۹۹۶ از پناهگاه خویش (مقر سازمان ملل در کابل) به همسر شان (دوکتور فتانه نجیب) فرستاده اند، در ضمن یاد آوری برخی اقدامات مستقلانه ملی خویش منجمله اعلان روز «روز نجات ملی افغانستان» چنین نوشته اند:

این اقدامات «افتخارات تاریخی مرا رقم زدند و ثابت ساختند که غلام کس نبودم و دوستی میکردم نه غلامی، آنانیکه این حلقه غلامی را به گردن محکم نگهداشتند، حال شان را می بینید و هنوز کجاست؛ جواب فرمایش بسیار، بسیار مشکل خواهد بود و جواب ندارند و نا بخشودنی اند.»

«راوی» تلاش نموده اند علل عینی و منطقی محبوبیت دوکتور نجیب الله در میان مردم افغانستان را - که در اندیشه مصالحه ملی و عملکرد سیاسی مستقلانه ملی او مبتنی بر این اندیشه مبنا دارد - اغماض و برای توجیه نیات نا صواب خود دلیل تراشی نماید. او چند فروشنده «فوتوها، فلم ها و سخنرانی های» دوکتور نجیب الله را - که احتمالاً با انگیزه «منبع درآمد» به فروش آنها توسل می جویند - می بیند، اما چشم دیدن آنها ندارند تا صدها هزار شهروند افغان را نیز ببینند که علی الرغم ضعف اقتصادی، پول میدهند و این فوتوها، کست ها و ویدیو فلم ها و سخنرانی های مذکور را میخرند. ایشان «اعتبار» «پرزدنت نجیب الله و رژیمش را» محدود به «بسیاری از باشندگان شهر کابل» ساخته و آنها هم نه در قوت خود «پرزدنت نجیب الله و رژیمش»، بلکه در ضعف «تنظیم های جهادی» وانمود کرده و صرف انگیزه های عاطفی - ناشی از «مرگ وی با آن شیوه بربر منشانه و وحشتناکی که طالبان انجام دادند» - را محرک این اعتبار میخواند و سرانجام این اعتبار و محبوبیت را توأم با کینه و حسادت؛ نابجا و بیمورد، توسط نظریه دور تسلسل استبداد نظام الملک «استبداد - شورش - استبداد جدید» توجیه مینماید.

می باید از این ادعای «راوی» نیز بی تدقیق نگذریم که: چرا دوکتور نجیب الله یا «چهره که خود ممثل یک سیاست» بود «دفعتهً عامل جدی بازدارنده آن شمرده شود؟.»

برای تدقیق دقیق و درست مسئله، نخست میباید به سوال ذیل پاسخ ارائه نمود.

- دوکتور نجیب الله ممثل کدام سیاست بود و منبع «روایت» جناب «راوی» کدام سیاست را در نظر دارد که نجیب الله را «عامل جدی بازدارنده آن» می شمارد؟.

در فصل دوم این اثر، با توضیح بیشتر، دو سیاست مصالحه از همدیگر تفکیک گردید:

یکی - سیاست مصالحه ملی که دوکتور نجیب الله ممثل و مدافع آن بود.

دو - برداشت مسکو از این سیاست با توجیه به منافع خود شان یعنی «مصالحه بدون مانع» که در حقیقت فاقد محتوای ملی و یا دقیقتر سیاست مصالحه ضد ملی بود.

حکم در مورد محرکات و موانع مصالحه را می باید از این دیدگاه بررسی کرد که مرجع حکم، کدام مصالحه (اولی یا دومی) را در نظر دارند. مجموع محتوای نوشته مورد بحث «راوی»، این حقیقت را با وضاحت تائید مینماید که ایشان مسئله را از «دیدگاه» دوم «روایت» مینمایند. بنابراین او و منابع روایتش حق دارند دوکتور نجیب الله را «عامل جدی بازدارنده» این نوع «مصالحه» بخوانند. اما حق ندارند کلمه «دفعه» رادرین مورد بکار ببرند. زیرا مخالفت دوکتور نجیب الله با گرایشهای مسکو درین زمینه نه دفعه و به یک بارگی، بلکه از همان ابتدا با تاکید روی خصلت ملی این سیاست و از همین موضع با گرایشهای مسکو - که منافع خود را در نظر داشت - به مخالفت آغاز کرد که به مرور زمان تعمیق گردید. مخالفت نجیب الله:

- با طرح روسی تخلیه مناطق شرقی و جنوبی کشور و عقب کشیدن قوت های نظامی و تشکیلات دولتی به شمال افغانستان به غرض ایجاد سپر دفاع از مرز های جنوبی اتحاد شوروی و به قیمت تجزیه افغانستان.

- با پلان روسی سپردن ولایات شمال افغانستان به حیث مناطق خود مختار به احمد شاه مسعود که بعد از مخالفت نجیب الله، برای تعمیم این پلان، پیش کشیدن حسن شرق را با وارد نمودن فشار های زیاد مطرح کردند که باعکس العمل مجدد نجیب الله، خنثی گردید.

- مخالفت با ارائه سند مبنی بر عدم درخواست غرامت جنگی از روس ها و قبول مسوولیت جانب افغانی مبنی بر «دعوت» اردوی سرخ به افغانستان که در تداوم این مخالفت نجیب الله از موضع دفاع از منافع ملی «روز نجات ملی افغانستان» را اعلام نمود.

این مخالفت ها و نظایر آن در مسایل خورد و بزرگ دیگر، استراتژیست های روسی را معتقد ساخت که با موجودیت نجیب الله نمیتوانند سناریوی «مصالحه» مورد نظر شان را تطبیق و در نتیجه منافع شانرا در افغانستان حفظ نمایند. بنابراین اقدامات ذیل رابرای تضعیف موضع دوکتور نجیب الله و ناکام ساختن پروسه مصالحه ملی - در همان وقت - روی دست گرفتند:

- سازماندهی کودتاه نظامی با پیش کشیدن دوکتور حسن شرق به همکاری بخش نظامیان گماشته شده از جانب سازمان استخبارات نظامی شوروی که می باید در آستانه خروج کامل نظامیان شوروی از افغانستان (۲۶ دلو ۱۳۵۷)، دست به اقدام نظامی می زدند. این حرکت با سبکدوشی اضطراری دوکتور حسن شرق از مقام صدارت و سبکدوش برخی از نظامیان از وظایف شان، قبل از اقدام به کودتا، خنثی ساخته شد.

- تحریک کودتای شهنواز تنی به هدف تدارک زمینه های بعدی برای پیروزی بغاوت شمال. این نخستین پروژه مشترک کا. جی. بی شوروی با ای. اس. آی پاکستان بود که هر یک اهداف و منافع خود را در آن در نظر داشتند. کوتای مذکور در ۱۶ حوت ۱۳۵۸ با اقدام نظامی آغاز و در مدت ۲۴ ساعت سرکوب و ناکام ساخته شد.

- سازماندهی ائتلاف شمال، آغاز و گسترش بغاوت نظامیان وابسته به استخبارات نظامی شوروی و سپاه پاسداران جمهور اسلامی ایران، با حمایت کادر سیاسی « ستون پنجم » آنان که سرانجام اقدام آنان به کودتای نظامی علیه دوکتور نجیب الله، به هدف ناکام ساختن پلان پنج فقره یی سرمنشی ملل متحد در ۲۶ حمل ۱۳۷۱ تحقق و کشور به سوی دور مکرر فاجعه سوق گردید.

بعد از پیروزی همین کودتا بود که عبدالوکیل عضو هیئت اجرایی شورای مرکزی حزب وطن و وزیر خارجه، نجیب الله را « مانع » بر سر راه مصالحه مورد نظر شان (مصالحه ضد ملی) خواند. او در حالیکه ائتلاف شمال را در نظر داشت، با تبختر طی کنفرانس مطبوعاتی در برابر خبرنگاران داخلی و خارجی اظهار نمود که: با برطرف شدن این مانع اکنون مردم افغانستان خواهند دید که در ظرف چند روز مصالحه بزرگ ما با «برادران» تحقق میپذیرد. با نظر اندازی از چنین «دیدگاه» است که جناب فیاض نجیمی بهرمان در ردیف « موانع مصالحه » دوکتور نجیب الله را نمره یک (۱- رئیس جمهور نجیب الله) عنوان نموده، ایشان را درین زمینه « عامل جدی بازدارنده » میخوانند. این همان مصالحه بود که باریس یلتسین رئیس جمهور فدراتیف روسیه ماه ها قبل (در ۱۵ نوامبر ۱۹۹۱) از کودتای ۱۵ اپریل ۱۹۹۲ در افغانستان، سند آن را به برهان الدین ربانی سپرده و برادران کمونیست را به سلامی و اظهار ارادت و تعهد خدمت گذاری نزد او به هوتل اکتیابرسکایا فرستاده بود (۲۸). مخالفت دوکتور نجیب الله با چنین « مصالحه » برحق بود، زیرا این « مصالحه » نمیتوانست - چنانچه نتوانست - صلح و ثبات را به افغانستان به ارمغان بیاورد، بلکه دور شیطانی دیگری را در تداوم جنگ زمینه میداد (چنانچه زمینه داد) تا بدین وسیله دروازه آسیای مرکزی بسوی بحر هند و در نتیجه بسوی جهان (افغانستان) را به نفع روسیه، نامصوون نگهدارند. دوکتور نجیب الله به نیات

واهداف روسها پی می برد و در برابر آن چون سد استوار ایستاده و مانع تحقق آن می گردید. تداوم این تلاش هم اکنون نیز در عملکرد برخی حلقات سیاسی در کشور مشهود است. در خاتمه این بحث می خواهم این اعتقاد را مطرح نمایم که: از نگاه به گذشته و نقد آن، می باید درسها پی را فراگیریم که در پرتو آن بتوانیم اندیشه و عمل امروز خویش را بسوی آینده مطلوب سمت داده و از تکرار اشتباهات فاجعه بار جلوگیری نماییم.

یادداشت ها:

- ۱ - هاشم رضی؛ زرتشت پیامبر ایران باستان؛ چاپ هفتم سال ۱۳۸۴؛ تهران انتشارات بهجت؛ صفحات ۳۱ و ۳۲.
- ۲ - اوستا؛ بخش یسنا؛ هات ۲۹، برگرفته از مؤخذ اول؛ صفحه ۲۲۴.
- ۳ - همانجا؛ صفحه ۷۴، برگرفته از اوستا؛ بخش یسنا؛ هات ۲۹؛ بند ۱۰.
- ۴ - همانجا؛ صفحه ۲۶۱؛ برگرفته از اوستا؛ هات ۱۲؛ بند نهم.
- ۵ - فیاض نجیمی بهرمان، مضمون «مصالحه ملی - اندیشه پی در میان خیالات»، عنوان کوچک «چرا مصالحه؟»؛ پراگراف پنجم.
- ۶ - ر. ک: گزارش اساسی کمیته مرکزی به دومین کنگره ح. د. خ. ا.
- ۷ - فیاض نجیمی بهرمان؛ همانجا؛ پراگراف اول و دوم.
- ۸ - فیاض نجیمی بهرمان، همانجا؛ عنوان کوچک «۲ - حزب دموکراتیک خلق» خط دهم و یازدهم.
- ۹ - همانجا؛ پراگراف ششم.
- ۱۰ - همانجا؛ پراگراف هفتم.
- ۱۱ - ر. ک: کتاب مذکور؛ چاپ ۲۰۰۲، ناشر اتحادیه کمک ها، تفاهم و همبستگی افغانها در بلجیم؛ بحث سوم صفحات ۱۱۵ - ۱۲۶.
- ۱۲ - بیانیه دوکتور نجیب الله به مناسبت چهارمین سالگرد مشی مصالحه ملی، مؤرخ ۲۵ جدی ۱۳۶۹؛ مجموعه «بخشی از بیانیه های شهید دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی؛ نشر شده به

- مناسبت سومین سالگرد شهادت شان ؛ گرد آورنده: عده یی از افغانهای مهاجر مقیم دهلی ؛ چاپ دهلی جدید؛ سال چاپ ۱۹۹۹ ؛ صفحه ۱۸۱.
- ۱۳ - گزارش اساسی کمیته مرکزی به دومین کنگره ح. د. خ. ا، همانجا ؛ صفحه ۱۳۴.
- ۱۴ - همانجا ؛ صفحه ۳۲۰.
- ۱۵ - برگزفته از مجموعه « استراتژی حزب وطن: دیگاه ها و مواضع »؛ نشر شده به مناسبت هشتمین سالگرد شهادت دوکتور نجیب الله ؛ ترتیب کننده گلخان اکبری، محل چاپ دهلی جدید، سال چاپ ۲۰۰۳ ؛ صفحه ۹۳.
- ۱۶ - مؤخذ ۱۲ ؛ صفحه ۳۲۱.
- ۱۷ - همانجا ؛ صفحه ۳۲۱.
- ۱۸ - بیانیه دوکتور نجیب الله در مجلس شورای ملی ؛ مؤرخ ۳ میزان ۱۳۷۰، مؤخذ ۱۲ ؛ صفحه ۲۵۳.
- ۱۹ - فلیپ کاروین، کتاب « سرنوشت غم انگیز در افغانستان » ؛ ترجمه حکیم سروری ؛ چاپ سال ۱۳۸۴ ؛ صفحات ۴۶ و ۴۷.
- ۲۰ - برای توضیح بیشتر این مفاهیم مراجعه شود به مقاله وزین محترم خلیل الله زمر تحت عنوان « یادداشت ها و برداشتها از مفهوم صلح » ؛ نشر شده در شماره اول، مررخ سرطان ۱۳۸۴ (جون ۲۰۰۵) جریده « سوله » ؛ نشریه حزب ملی فعالین صلح افغانستان.
- ۲۱ - بیانیه دوکتور نجیب الله در اجلاس مؤسسان جبهه صلح افغانستان، سرطان ۱۳۶۹ ؛ مرخذ ۱۲ ؛ صفحه ۱۹۱.
- ۲۲ - فیاض نجیمی بهرمان ؛ مضمون « مصالحه ملی - اندیشه یی در میان خیالات » عنوان کوچک « مصالحه با کی ؟ » ؛ پراگراف پنجم.
- ۲۳ - همانجا ؛ عنوان کوچک « موانع مصالحه ملی » ؛ بند ح. د. خ. ا - وطن « پراگراف اول.
- ۲۴ - ر. ک: گزارش اساسی کمیته مرکزی به دومین کنگره ح. د. خ. ا ؛ عنوان کوچک « نوسازی حزب شرط ضروری تامین صلح و اعمار مجدد کشور ».
- ۲۵ - گزارش کمیته مرکزی به دومین کنگره ح. د. خ. ا، عنوان کوچک « نوسازی چیست و کدام اهداف را دنبال میکند ».
- ۲۶ - فیاض نجیمی بهرمان، همانجا ؛ عنوان کوچک « مصالحه با کی »، پراگراف پنجم.
- ۲۷ - ر. ک: رساله حاوی گزارش تحت عنوان « مجاهدین در مسکو (مذاکرات با روسها) »، گزارشگران: فضل الرحمن فاضل و فیض الرحمن وثیق ؛ پاورقی صفحات ۹۱ و ۹۲ که طی آن جزئیات ملاقات مخفی سید محمد گلابزوی با برهان الدین ربانی - رئیس هیئت مجاهدین در مسکو - در هتل اکتیابرسکایا توضیح گردیده است. درین متن آمده است که: «... آقای گلابزوی رو به استاد نموده گفت: من یک عسکر هستم و تابع امر شما هستم. » باید گفت که گزارشگران در ترکیب هیئت مذکور شامل بودند.

پیام وطن